

# اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

در صفحات دیگر:

قصه‌های انقلاب

ف. هرمز صفحه ۴

آفرینش هنری

ک. دالکوف صفحه ۸

## حل بنیادی وقایع مسئله ارضی را نباید به تاخیر انداخت

هوشنگ پورکریم

در دوسه هفته اخیر موضوع مهم سیاست کشا و ورزی و مسئله ارضی در ایران، بار دیگر به یکی از چند مسئله عمده سیاسی روز تبدیل شد. حتی اگر ورود کمیسیون رسیدگی به جنایات شاه و آمریکا و موضوع انتخابات مجلس مطرح نبود، حل مسئله ارضی در کشور به عمده ترین موضوع سیاسی روز تبدیل می شد. مطلب از این قرار بود که رادیو تلویزیون و مطبوعات اعلام کردند که "طرح اصلاحات ارضی اسلامی" در "شورای انقلاب اسلامی" رسیدگی می شود. روزنامه "اطلاعات" (۵۸/۱۲/۹) با درشت ترین حروف ممکن در صفحه اول خود نوشت: "فرمان امام برای انجام اصلاحات ارضی اسلامی در سطح کشور، روزنامه "انقلاب اسلامی" همان روز از قول آقای رئیس جمهور نوشت که "قانون جدید زمین تصویب شد و ما طبق وعده - هائی که به دهقانان داده بودیم که مشکل زمین را حل کنیم، از آن صحبت کردیم بود که معاون "وزارت کشا و ورزی" عمران روستائی، آقای رضا صفهائی، به سودزحمتکشان بی زمین و کم زمین روستاها و به منظور پایان بخشیدن به غصب و غارت زمین داران و سرمایه گذاران ارضی بزرگ در شورای انقلاب مطرح کرده بود و تصویب آن نشان میداد که

## درود بر سالی که گذشت - فرخنده باد سالی که می آید

با همه پیچ و خم و فرازونشیب، با وجود اشتباهات و خامی های ناگزیر، با شتاب زندگی و بیتابی از یک سو و بدگمانی و سلطه جوئی از سوی دیگر، با زخم چرکین توطئه ها و در در سرکاشی ها در گوشه و کنار، سالی که به پایا می رسد، با دستاورد های بزرگ و دورا نسا زش، همچون باران که بر زمین تشنه کام مبارک، در مجموع سرسبزی و برکت بود و نوید زندگی بود.

سال ۵۸، سال آزادی ایرانیان برای نخستین بار پس از بیست و پنج قرن، سال رهایی مردم از بخت منحوسی به نام شاه با کوبه، ناگزیر دروغ و چاپلوسی و فریب، غارت و زوروتباهی، خیره گشتی و بدسگالی در حق آدمی... در ایران، در کشور را نژاد و رنگ نشین و برندگان تا جدار، یک سال به آزادی نفس کشیدن و به آزادی راه رفتن، - حتی این آزادی جوان نژاد و لرزانمانندتها لبید - معجزه ای است بی شکر، نمیتوان ارزش همین یک سال عمود بر آزادی را بدرستی تخمین زد. از هر چه بگویند بر بهای تراست و ثروتمندی. سیاست و آفرین بر توده های جوان و نوجوان ایران زمین که گوئی به پایزی - بازی خون و سرود و تکاپوی ایمان - بر چنین گوهری دست یافتند و بر مردم ارزانی داشتند! خجسته با دان رود سرخ که بر خاک ایران روان شد و چنین بارورش کرد!

یک سال گذشت، - سراسر امید و پرش و نگرانی بر سر نوشت انقلاب، امروز چه کنیم که پر شمر تر باشد؟ فردا چه پیش خواهد آمد؟ انقلاب ایران، انقلابی بزرگ با طنینی رعده آسا در چهار گوشه جهان. انقلاب خون و افتخار. با این همه، کمبودها، کج اندیشی ها، ناپرد - باریها و احیاناً "دغلکاریها" (افسوس، گاه حتی با نیت خیر!) کم نیست. و بدسگالان که خاک در چشم ها می پاشند، تا دشمن و دوست از هم شناخته نشوند. اندیشه ها و کپارها رابه عمد در سراشیب تندیکسویه می برند، تا محتوای درست و مردمی انقلاب به ضد خود بدل گردد. چگونه می توان دل بر این گوهر یکتای آزادی نلرزاند که میاداد به نادانی و تنگ نظری، در کشتنهای خودخواهانه، از دستش بدهیم؟ اما در این یک ساله دیدیم که تمرین آزادی، حتی به صورت ناقصی که آزموده ایم و بی شک روجه کمال خواهد رفت، اندک اندک ما را و مردم ما را دگرگون می کند. امیدوار باشیم.

یک سال گذشت. با توفیق در چند و چندین کار بزرگ، و ناگامی گذرادر پارهای خرد و ریز زندگی: گرانی میوه و گوشت، خاموشی برق صف دراز نفت و سیگار، همه در حد طاقت ملتی رنج آزموده و بردبار، توانا و کوشا و راهگشا. با این همه، پیروزی های این یک ساله، ساده و راست بگویم، حیرت آور است از بزرگی و دامنگیری: بنیاد جمهوری اسلامی ایران، قانون اساسی، سلسله مصدوره ها و ملی شدن ها، دادگاههای انقلاب، چهار دسا زندگی، بسیج ارتش بیست میلیونی، بریدن از پیما نهی اسارت آور و پیوستن به جبهه ناوابسته ها، مقدمات تقسیم زمین، تدارک امرشوراها، و این سیلی جانانه بر چهره نامبارک امپریالیسم، - تصرف لانه جاسوسی آمریکا - و گذشتن به سلامت از همه دامهائی که حیل و ترفند خا رچی و نا باوری و سازشکاری برخی دست اندرکاران داخلی بر سر راه ایران چیده بود، و این وجدان بیدار ملت، اما مخمینی، که هر بار بارای روشن و کلام برنده اش تاریهای دامد مگستران را از هم درید و افسون افسونگران را با بائل کرد. آفرین بر چنین جوش روح، چنین فوران عزم درست!

یک سال گذشت، سخت و پرکار و بارور، همچنان با نثار گل های خون، اما با شعله های بلند میدی که بر قله های پیروزی و بهروزی آدمی چنگ می برد. درود بر سالی که گذشت. فرخنده باد سال پرکار و رواری که می آید و پیروزی و بهروزی را در دسترس توده های رنجبر خواهد گذاشت.

در دوسه هفته اخیر موضوع مهم سیاست کشا و ورزی و مسئله ارضی در ایران، بار دیگر به یکی از چند مسئله عمده سیاسی روز تبدیل شد. حتی اگر ورود کمیسیون رسیدگی به جنایات شاه و آمریکا و موضوع انتخابات مجلس مطرح نبود، حل مسئله ارضی در کشور به عمده ترین موضوع سیاسی روز تبدیل می شد. مطلب از این قرار بود که رادیو تلویزیون و مطبوعات اعلام کردند که "طرح اصلاحات ارضی اسلامی" در "شورای انقلاب اسلامی" رسیدگی می شود. روزنامه "اطلاعات" (۵۸/۱۲/۹) با درشت ترین حروف ممکن در صفحه اول خود نوشت: "فرمان امام برای انجام اصلاحات ارضی اسلامی در سطح کشور، روزنامه "انقلاب اسلامی" همان روز از قول آقای رئیس جمهور نوشت که "قانون جدید زمین تصویب شد و ما طبق وعده - هائی که به دهقانان داده بودیم که مشکل زمین را حل کنیم، از آن صحبت کردیم بود که معاون "وزارت کشا و ورزی" عمران روستائی، آقای رضا صفهائی، به سودزحمتکشان بی زمین و کم زمین روستاها و به منظور پایان بخشیدن به غصب و غارت زمین داران و سرمایه گذاران ارضی بزرگ در شورای انقلاب مطرح کرده بود و تصویب آن نشان میداد که

## شرایط اقتصادی و مبارزه زحمتکشان در کشورهای سرمایه داری

در ۱۹۷۸ و نیمه اول ۱۹۷۹ علیرغم پیشرفت های حاصله در تولید، شرایط زندگی زحمتکشان در کشورهای سرمایه داری نسبت به سالهای پیش هیچ بهبود نیافت. بالا بودن نرخ بیکاری، تورم و تنزل سطح زندگی حادترین مسایل این کشورها بشمار میروند. در سطور زیر سعی میشود جنبه های اصلی زندگی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری به زبان ارقام مورد بررسی قرار گیرد.

### شغل و بیکاری

در ۱۹۷۸، بیکاری در سطح بالا قرار داشت. شماره بیکاران در این سال به ۱۸ میلیون رسید (جدول شماره ۱).

## انقلاب اکتبر

### افسانه های تاریخ نگاران و واقعیت تاریخی

در سال ۱۹۶۷، نمایندگان شوروی شناسی (سوویتو لوزی) بورژوازی جهت بحث در باره مسئله ایکه برای چند دهه اندیشه بورژوازی را مشوب ساخته بود و آن اینکه چرا انقلاب سوسیالیستی در روسیه به وقوع پیوست - کنفرانسی در ایالات متحده امریکه تشکیل دادند. (۱).

از روزگاری که علم تاریخ نگاری بورژوازی می - کوشید اهمیت جهانی انقلاب سوسیالیستی اکتبر را منکر شود، دیرزمانی گذشته است. اکنون نمایندگان این علم در باره اهمیت جهانی اکتبر بحث می کنند و کتاب می نویسند. مثلاً پل دوکس تاریخ نگار انگلیسی می - نویسد: "درست همانند انقلاب دموکراتیک سده هجدهم که می توان گفت... تاثیر عمیقی از اظلس تا او را داشت، انقلاب پرولتری سده بیستم دارای تاثیر گسترده تر، و حتی جهانی بود." (۲)

**چخوف و زمان ما**  
ترجمه: م. فنوش صفحه ۶  
**سوختن...** (شعر) صفحه ۵  
سایه

جدول شماره ۱  
متوسط هیانه بیکاران کامل طبق آمار رسمی (ضرب در هزار)

کشورها	۱۹۷۷	۱۹۷۸
ایالات متحده	۶۸۵۵	۶۲۲۶
ژاپن	۱۱۰۰	۱۲۶۰
فرانسه	۱۰۷۰	۱۰۳۹
آلمان غربی	۱۰۳۰	۸۷۷
ایتالیا	۱۵۴۵	۱۴۵۵
انگلستان	۱۴۸۲	۱۴۴۶

طی سالی که سیری شد، در جهان سرمایه داری استثنای انگلستان و آلمان غربی پیشرفت معینی در شغل وجود داشته است. در ایالات متحده ۳ میلیون شغل بوجود آمد و بیکاری به ۶ درصد رسید. اما سازماندهی اقتصادی سرمایه بقیه در صفحه ۲

از: ب. ا. ی. ماروشکین  
ترجمه: ا. پویا  
بخش اول

بیان چنین احکامی تصادفی نیستند. دستاوردهای انقلاب اکتبر در طی سالهای گذشته با سرفرازای آزمون تاریخ را گذرانده اند. اندیشه های اکتبر در پیروزی سوسیالیسم و دستاوردهای ساختمان کمونیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، در رشد نظام جهانی سوسیالیستی، در گسترش جنبش طبقه کارگر، و موفقیت های مبارزه رهائی بخش ملی حیات و موفقیت یافته اند. مارکسیسم - لنینیسم به شیوه تفکر صدها ملیون نفر تبدیل شده، و جنبش کمونیستی صورت پرنفوذ ترین نیروی سیاسی روزگار مادرآمده است. یادآوری این نکته جالب است که نویسندگان بورژوا خود بارها و بارها در این باره سخن گفته اند. به نوشته شوروی شناس امریکائی، استانیلی پیچ، بقیه در صفحه ۳

بقیه

شرایط اقتصادی و مبارزه زحمتکشان...

داری ناگزیر موجب میشود که هم تعداد برخی از گروه‌های کارگری کاهش یابد و هم بطور کلی نیازهای نیروی کار جدید فروکش کند. از این رو، در ۱۹۷۸ - روند مدرنیزه کردن تنها در صنعت فولاد موجب بیکاری ۱۵۰۰۰۰ کارگر گردید.

درصد بیکاران در بین کارگران نیمه متخصص و متخصص و کارمندان ادارات فزونی یافته است. تبعیض نژادی همچنان بیداد میکند. در بهار ۱۹۷۸ سطح بیکاری در میان سیاهان ۱۳ درصد در برابر ۵ درصد سفید پوستان بود.

در جمهوری فدرال آلمان بیکاری نسبت به ۱۹۷۷ پایین آمد، اما در سطح پیشرفته (۳۹ درصد) باقیماند. ۱۲۰۰ دانشمند آلمانی برنامه مبارزه علیه تشدید بیکاری را در پرونده‌ای تحت عنوان "اقدامات سیاست اقتصادی" مطرح کرده و در ۱۹۷۸ دست به انتشار آن زدند. آنها انتقال شاخه‌های کلیدی تولید و مؤسسات مسلط بر بازار را به دولت به عنوان عنوان یکی از اقدامات بسیار مؤثر تلقی می‌کنند.

در فرانسه، تعداد بیکاران در ۱۹۷۸ به ۱۰۷ میلیون نفر رسید. بیکاری بیشتر دامنگیر صنایع آهن و فولاد گردید. از این رو تعداد کارگران این صنعت از ۱۵۵ هزار در ۱۹۷۵ به ۱۰۵ هزار در ۱۹۷۸ تقلیل یافت. تعداد شغل‌ها در صنایع کشتی سازی و امور ساختمانی نیز کاهش پذیرفت.

در ۱۹۷۹ قانون جدیدی در خصوص اعانات بیکاری به تصویب رسید. به گفته سندیکاها هدف این قانون قطع اعانات به زحمتکشان است. خود آنها باید در زمینه تامین اجتماعی سرمایه گذاری کنند. بیش از ۵۷۶۰۰۰ بیکار در فرانسه هیچ نوع اعانه‌ای دریافت نمی‌دارند.

در انگلستان در ۱۹۷۸ تعداد شغل ۴ درصد پایین آمده است. بیکاری در سطح بالایی قرار دارد. ۶ درصد جمعیت فعال گرفتار بیکاری هستند. تعداد کارگرانی که مدت‌ها بیکار می‌مانند افزایش یافته است. در ۱۹۷۷ - ۲۰ درصد بیکاران طی بیش از ۵۲ هفته بدون کار بودند. در ۱۹۷۸ تعداد این گروه بیش از ۲۲۴ درصد بود. بیکاری مخصوصاً جوانان را زیر ضربه قرار میدهد. بیش از ۱۲ درصد آنها از داشتنی شغل محروم اند.

ایتالیا در ۱۹۷۸، طبق آمار رسمی، در برخی ماهها ۱۰۷ میلیون بیکار داشته است. علاوه بر این در این کشور ۳۵ میلیون نیمه بیکار وجود دارد. در جوانان بیکار در ایتالیا در اروپای باختری از همه زیاده‌تر است. از ۹ میلیون ایتالیایی کمتر از ۲۹ سال، تنها ۱۵ میلیون شغل دائمی دارند.

در ژاپن، بیکاری علیرغم افزایش تعداد شغل در ۱۹۷۸ هیچگاه کاهش نیافت. مؤسسات کوچک و نیز برخی مؤسسات بزرگ تعطیل شدند. تعداد بیکاران به ۱۳ میلیون نفر می‌رسد. این رقم ۲۵ درصد جمعیت فعال کشور را در بر میگیرد. بیکاری بیشتر متوجه صنعت کشتی سازی، صنایع فولاد و سایر شاخه‌هاست.

ترقی قیمت‌های زندگی

در ۱۹۷۸ قیمت‌های خرده فروشی کالاها مخصوصاً "در قلمرو محصولات غذایی افزایش مداوم داشته است (جدول شماره ۲)

جدول شماره ۲

ترقی قیمت‌های خرده فروشی

(۱۰۰ = ۱۹۷۵)

کشورها	۱۹۷۶	۱۹۷۷	۱۹۷۸
ایالات متحده	۱۰۵٫۸	۱۱۵٫۰	۱۲۱٫۲
ژاپن	۱۰۹٫۴	۱۱۹٫۰	۱۲۲٫۶
فرانسه	۱۰۹٫۶	۱۲۴٫۱	۱۳۱٫۱
آلمان غربی	۱۰۴٫۵	۱۰۹٫۲	۱۱۱٫۴
ایتالیا	۱۱۶٫۵	۱۴۶٫۱	۱۶۳٫۰
انگلستان	۱۱۵٫۸	۱۳۹٫۳	۱۴۶٫۲

ترقی قیمت‌های خرده فروشی کالاها، بیکاری عظیم و پایین بودن قدرت خرید نیروی کار افزایش دستمزدها را متوقف کرده است. "سیاست درآمدها را که

توسط دولت‌ها تنظیم میشود، نقش مهمی ایفا میکند. در ۱۹۷۸ قیمت‌ها در ایالات متحده تا ۷٫۷ درصد افزایش یافت. مخصوصاً "محصولات کشاورزی به سرعت بالا رفت. چنانکه گوشت در طی سال ۱۶٫۱ درصد، میوه‌ها و سبزیجات ۱۸ درصد، تخم مرغ ۲٫۷ درصد افزایش قیمت داشته است (۱). سطح زندگی بسیاری از شهروندان آمریکا تغییری نیافته است. فقیر تری - نمایندگان گروههای اجتماعی چون سیاهان، پورتو-ریکوئی‌ها و کارگران بدون تخصص در شرایط توان فرسائی زندگی می‌کنند.

در سال ۱۹۷۸ در شرایط زندگی زحمتکشان فرانسه هیچ بهبودی حاصل نگردید، قیمت‌های خرده فروشی کالاها ۹٫۷ درصد و قیمت محصولات غذایی ۱۳٫۲ درصد افزایش یافت. کرایه، حمل و نقل‌ها و اجاره مسکن با افزایش ویژه‌ای روبرو بوده است. دولت سیاست محدود نمودن افزایش مزد را همچنان ادامه داد. چون افزایش ناچیز آن به هیچ وجه جوابگوی هزینه‌های فزاینده خانواده‌های فرانسوی نیست.

در بریتانیای کبیر، قیمت زندگی در ۱۹۷۸ بمیزان ۸٫۴ درصد در برابر ۱۲٫۱ درصد سال ۱۹۷۷ فزونی یافت. محصولات غذایی و سایر کالاها ضروری اولیه فوق العاده گران هستند. از این رو طی ۱۲ ماه از نوامبر ۱۹۷۷ تا نوامبر ۱۹۷۸ محصولات غذایی در مجموع ۸٫۴ درصد افزایش یافت. این افزایش برای گوشت ۱۳ درصد، کره ۲۰ درصد، شیر ۱۷ درصد، پوشاک ۷ درصد اجاره مسکن ۱۳٫۲ درصد بوده است. با وجود فزونی هزینه‌های زندگی خانواده‌های کارگری از حیث تغذیه مزد زحمتکشان انگلیسی همچنان محدود مانده.

افزایش قیمت زندگی مخصوصاً در ایتالیا بیداد میکند. قیمت کالاها مورد مصرف در طی سال ۱۱٫۶ درصد قیمت محصولات غذایی بطور متوسط ۶٫۶ درصد، هزینه‌های پوشاک و جوراب ۱۰ درصد، کرایه مسکن، شفاژ و برق ۱۱ درصد فزونی یافته است. دولت تلاش میکند، مسایل اقتصادی را که به وخامت گراییده از راه افزایش مالیات‌ها و محدود کردن میزان مزدها حل نماید.

قیمت زندگی در ژاپن در ۱۹۷۸ به میزان ۳٫۵ درصد در برابر ۴٫۸ درصد ۱۹۷۷ افزایش یافته است. بهای سبزیجات ۱۶٫۶ درصد، تخم مرغ ۱۱٫۱ درصد و پوشاک ۹٫۵ درصد بالا رفته است. کارگران از حیث تامین اجاره مسکن و هزینه برق در مضیقه هستند.

در جمهوری فدرال آلمان قیمت بسیاری از کالاها کمی بیش از میزان پیش بینی فزونی یافته است. بهای اجاره مسکن و مالیات‌ها بسیار بالاست. از ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۵ هزینه‌های یک خانواده متوسط از حیث خوراک و پوشاک به ترتیب ۴۳٫۲ و ۴۸٫۲ درصد، شفاژ و برق ۶۴٫۸ درصد و هزینه‌های ایاب و ذهاب ۵۲٫۵ درصد افزایش یافته است. در برابر این ترقی قیمت‌ها افزایش ۵ درصد مزد زحمتکشان طبق قراردادهای دسته جمعی ۱۹۷۸ - ۱۹۷۷ بسیار مضحک بنظر می‌رسد. علی‌رغم الزامات قوانین در خصوص برابری مردان و زنان، زنان در کشورهای سرمایه داری مزد کمتری دریافت می‌دارند.

در انگلستان مزد زنان در کار ییدی در ۱۹۷۸ - ۷۱/۶ درصد مزد مردان در کار مشابه بوده است. زنان کارگر ایتالیایی کمی بیش از نصف مزد مردان مزد دریافت می‌کنند. در ایالات متحده مزد زنان بطور متوسط ۵۸/۹ درصد مزد مردان و در ژاپن ۵۸/۸ درصد بوده است.

جنبش سندیکائی و اعتصابات

ناتوانی دولت‌های کشورهای سرمایه داری در حل مسائل اجتماعی - اقتصادی جامعه بورژوائی معاصر موجب تشدید تضادهای طبقاتی در جهان سرمایه داری می‌شود. در ۱۹۷۸، اعتصابات در حدود ۵۰ میلیون نفر را در بر گرفت. (۲) این اعتصابات از حیث طولانی بودن و شرکت وسیع قشرهای مختلف مردم متمایزند.

در ایالات متحده مخصوصاً دو واحد بزرگ کارگری معدنچیان و کارکنان راه آهن در ۱۹۷۸ فعال تر از واحدهای دیگر بودند. اعتصاب ملی ۱۶۰۰۰۰ معدنچی در دسامبر ۱۹۷۷ آغاز شد و به مدت ۱۱۰ روز طول کشید. اعتصابگران خواستار افزایش دستمزدها و حقوق باز نشستگی و حفظ استقلال سندیکائی شان بودند. درخواست‌های عمده آنها برآورده شد. اعتصاب کارکنان راه آهن بابت کارستدیکا به نشانه همبستگی با مبارزه ۴۵۰۰ کارگر و کارمند کمپانی نورفولک اند وسترن صورت گرفت و خصلت ملی پیدا کرد. درخواست‌های کارگران آمریکا.

نی قیل از هر چیزی به شغل و دستمزدها مربوط می‌شود. کارمندان آمریکائی بسیار فعال شده اند. البته همه طرح‌های قانونی که تسلیم کننده شده اند و کم و بیش پاسخگوی منافع زحمتکشان هستند یا رد می‌شوند یا به قدری آن را منته می‌کنند که عدم رضایت آنها را برمی‌انگیزد.

کنفرانس نمایندگان بیش از ۱۰ جمعیت (سندیکاها سازمان‌های مترقی و آزادیخواه) که در اکتبر ۱۹۷۸ برگزار شد، پندارهای باطل نسبت به فعالیت کنگره و سیستم اداری و تمایل به خروج از بن بست سیستم دو حزبی را آشکار ساخت. کنفرانس گرایش خود را به تحکیم فعالیت نیروهای چپ بر ضد تعرض ارتجاع و تاءثیر عظیم زحمتکشان در اتخاذ تصمیمات سیاسی نشان داد. بسیاری از شخصیت‌های سندیکائی ایجاد یک حزب کارگری مستقل را مورد تاءکید قرار دادند.

زحمتکشان فرانسه در ۱۹۷۸ در شرایط سخت بیکاری و تعطیل بسیاری از موسسات و شاخه‌های کامل صنعتی به مبارزه خود ادامه دادند.

وحدت جنبش سندیکائی و تهیه برنامه‌های جدید برای مبارزه در راه بهبود سطح زندگی زحمتکشان در مرکز توجه کنفدراسیون عمومی کارفرانسه قرار دارد. ایتالیا از حیث موقعیت اقتصادی و سیاسی وضع ناپایداری دارد. بیکاری همه گیر، مخصوصاً فزونی بیکاری در میان جوانان و اکنش شدید زحمتکشان را برانگیخته است. این واکنش‌ها از آنجا متمایز است که توده عظیمی از کارگران در اعتصابات شرکت می‌کنند و اعتصاب همه شاخه‌ها ورشته‌های منطقه ای و ملی را در بر می‌گیرد. چنانکه ۲۵۰۰۰۰ کارگر صنایع فولاد و کشتی سازی برای اعتراض به بیکاری‌های توده ای یک اعتصاب ۲۴ ساعته بر راه انداختند. سیسیل شاهد اعتصاب عمومی کارگران صنایع بوده است. جنبش دهقانان ایتالیا دامنه جدیدی بخود گرفته است.

در انگلستان جنبش وسیع زحمتکشان در ۱۹۷۸ و نیمه نخست ۱۹۷۹ از حیث ویژگی‌های متعدد خود: طول مدت اعتصابات که گاه خصلت ملی پیدا نمود، تعداد شرکت کنندگان و دامنه پایه اجتماعی، متمایز است. چنانکه ۱/۵ میلیون نفر از کارکنان روستا در ژانویه ۱۹۷۹ دست به اعتصاب زدند. ده هزار راننده کامیون‌های سنگین قریب چهار هفته دست از کار کشیدند. راه آهن کشور در ژانویه ۱۹۷۹ سه بار بواسطه اعتصاب کارکنان متوقف شد. درخواست‌های عمده به تاءمین شغل و افزایش دستمزدها اختصاص داشته است.

در جمهوری فدرال آلمان اعتصابات بزرگ متعددی در ۱۹۷۸ بوقوع پیوست که به پیروزی اعتصابگران انجامید. کارگران چاپخانه‌ها با اعتصابات دامنه دار خود توفیق یافتند دستمزدهایشان را افزایش دهند. ۹۰ هزار کارگر صنایع فولاد در باد ورتمبرگ مدت سه هفته در نیمه ماه مارس بمنظور اعتراض به سیاست برنامه ریزی اقتصادی سرمایه داری دست از کار کشیدند. کارفرمایان ناچار به عقب نشینی و اجابت تقاضاهای کارگران شدند.

اتحادیه سندیکا‌های آلمان در سراسر سال ۱۹۷۸، بمنظور کاهش هفته کار مبارزه نمود. در ۱۹۷۹ سندیکا‌های آلمان کاهش بیکاری را در دستور روز قرار داد.

در ژاپن، زحمتکشان طی چهار سال بی وقفه در مبارزه سنتی بهاره مسئله افزایش دستمزدها به میزان ۱۰ درصد پیش کشیدند. نبرد بهاره ۱۹۷۸ نتوانست بهبودی اساسی در مزدها حتی در شاخه‌های بالنسبه پیشرفته ای چون صنایع آهن، فولاد و کشتی سازی به بار آورد. دستمزدها بطور متوسط ۶ درصد افزایش یافت. این مبلغ در برابر افزایش فوق العاده قیمت کالاها ضروری اولیه بسیار ناچیز است.

۱- طبق آمار در اکتبر ۱۹۷۹ شاخص تورم در ایالات متحده آمریکا از ۱۳ درصد (دو برابر ۱۹۷۸) تجاوز نموده میزان آن در اروپای باختری ۱۳ درصد و بطور کلی در جهان سرمایه داری ۱۱ درصد بوده است. ۲- طبق داده‌های مقدماتی در ۱۰ ماه ۱۹۷۹، بالغ بر ۴۹ - ۴۸ میلیون نفر اعتصاب کردند.

**هفته نامه**  
**اتحاد مردم**  
**ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران**  
**صاحب امتیاز و مدیر مسئول: محمود اعتمادزاده به‌آذین**  
 تهران، خیابان سزاوار شماره ۱۸۹  
**تلفن ۶۴۴۳۸۴**

## بقیه: انقلاب اکتبر...

"لنینیسم... بیشتر از مجموعه‌ای از عقاید میباشد اصولی است که بر شکل‌گیری سیاست داخلی و جهانی اتحاد شوروی اثر دارد و راهنمای عمل صد ها میلیون نفر در سراسر جهان است." (۳) لئونارد شاپیرو، شوروی شناس انگلیسی، در ۱۹۶۷، بر اهمیت نقش بزرگ لنین صحنه گذاشت. شاپیرو چنین اظهار عقیده می‌کند: "... می‌توان گفت نفوذ شخصی او بر رویداد های کشور خود و جهان خارج در سده بیستم بیشتر از هر شخص دیگری بود." (۴)

اهمیت تاریخی شگرف انقلاب اکتبر که عصر نوینی را بر روی بشریت گشود تاریخ نگاری بورژوازی را به پژوهشی گسترده برای "پاسخ یابی" به مسایل عمده مبارزه ایدئولوژیکی دوران واداشته و کارارزیابی مناسب‌مهمترین رویداد تاریخی سده بیستم را پیش روی آن نهاده است.

### در باره خصلت به اصطلاح "تصادفی" انقلاب اکتبر

در نخستین ارزیابی‌هایی که از انقلاب اکتبر در ایالات متحده صورت گرفت، نوعی کجروی و بی‌حرمتی به چشم می‌خورد که اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. جیمز بیلنگتون از دانشگاه پرینستون در مقاله "شش نظر در باره انقلاب روسیه" واکنش مشخصه تاریخ نگاران بورژوا، تمایل آنها به اینکه انقلاب را "چون یک فاجعه طبیعی بی‌معنا در قلمرو مسایل انسانی" بشمار آورند، ناتوانی آنها را در درک هر گونه مفهوم عمیق انقلاب نشان میدهد. او همچنین در این مقاله کجروی آنها را که "به احساس تشری رقبت آور تبدیل میشود و تمرکز پژوهش فکری بر جزئیات تصادفی و احيانا نظریات و پیشنهاداتی در اینباره که چگونه می‌شد از این واقعه جلوگیری کرد..." را نمایش می‌دهد.

این نظر گاه "احساساتی - تائز انگیز" پیش از همه نمونه وار (تیپیکال) ادبیات مهاجر بود، که در آن انقلاب اکتبر جریانی خود به خودی که دم سازی اتفاقی شرایط آن را سبب شد، تصویر می‌گشت.

الکساندر کرنسکی نخست وزیر حکومت موقت با نام گذاری خاطراتش "کاتاستروف" (فاجعه، بـلالی ناگهانی م.) خطوط راهنمایی برای کل این گرایش معین کرد. ادبیات مهاجر که "نظریه کاتاستروف" را ارائه کرد، در همان حد باقی ماند. از اینرو است که، مثلا "میخائیل کارپوویچ، چندین سال پس از اکتبر ۱۹۱۷، چنین نوشت، سقوط "ناگهانی" سلسله رومانوف برای مردم روسیه که نه تجربه کافی در "حکومت مردم بر مردم"، نه "آموزش سیاسی کافی" داشتند خلائی ایجاد کرد. گفورگ ورنادسکی پیروزی بلشویکها را به ضعف حکومت موقت، و اینکه، هیچیک از رهبران آن، "اراده قوی یا عزم در هم کوبیدن دشمنان نظم را نداشتند"، نسبت می‌دهد.

جریانی که ادبیات مهاجر سفید آغاز کرد و در آن زمینه تاریخی انقلاب کبیر اکتبر نادیده گرفته میشد توسط تاریخ شناسی بورژوازی ایالات متحده با جزئی تغییرات پذیرفته شد. آرتور آدامز، در مروری بر کتابهایی که به مناسبت پنجاهمین سالگرد انقلاب اکتبر در ایالات متحده نشر یافت، بدرستی آنها را "شرابی کهنه در خم های نو" نامید. سرچشمه نظریه اصلی تاریخ شناسی آمریکائی، یعنی این نظریه که انقلاب اکتبر رویدادی تصادفی و غیر طبیعی بود، کاملا مشخص است - این نظریه از آن دشمنان انقلاب سوسیالیستی است، یعنی همانهایی که انقلاب از جریان تکامل تاریخی کشور بدور افکندشان.

نظریه تصادفی بودن انقلاب اکتبر هر گونه بحث در باره مقدمات عینی برای انقلاب سوسیالیستی را بی اهمیت می‌شمارد. هواداران این نظریه با این فرض که پیروزی انقلاب اکتبر از لحاظ تاریخی ضروری یا اجتناب‌ناپذیر نبوده است، بررسی خود را شروع می‌کنند. رابرت دانیلز از دانشگاه ورمونت در سال ۱۹۶۷ نوشت که انقلاب بلشویکی "نه ناگزیر" و نه چیزی مانند آن بود... بزم او، انقلاب اکتبر "قماری سخت بود، موفقیت آن غیرمتمثل و جلوگیری از آن محتمل تر".

چرا این به اصطلاح "قمار سخت" به نظر دانیلز

به پیروزی رسید؟ پاسخ او چنین است: "پیروزی آن تا اندازه‌ای به سبب قصور (حکومت موقت - م) و تا اندازه ای خوش شانسی هائی بود که هیچکس نمی‌توانست تصورش را بکند". به گفته دانیلز انقلاب اکتبر به وقوع نمی‌پیوست مگر با یک "حرکت تصادف تاریخی" - که همانا اعزام گروههای ارتش توسط کرنسکی برای انهدام چاپخانه روزنامه بلشویکی "رابوچی پوت" در صبح ۲۴ اکتبر بود. "حرکت متقابل اشتباه کرنسکی تصادفاصلی بود" - قصور او ناتوانی حکومت را نمایان ساخت. در نتیجه و "با تعجب هر دو طرف... پتروگراد به سبب قصور بدست بلشویکها افتاد". به عقیده دانیلز بلشویکها را تصادف به قدرت رساند و در "دوره روزهای گیج‌کننده بعدی حفظ کرد... پیشرفت و بقای رژیم شوروی در روزهای اولیه اش دست کمی از معجزه تاریخی نداشت". دانیلز نه تنها مقدمات عینی که همچنین زمینه های ذهنی انقلاب اکتبر را نیز منکر است. او نقش پرولتاریا و پیشاهنگ آن، حزب بلشویک را نادیده می‌گیرد. در نوشته‌های دانیلز، نقش عوامل روان‌شنا سانه فردی در رفتار انسان در برابر عوامل اجتماعی - اقتصادی بنحو اغراق آمیزی عمده میشود. این عوامل روان‌شنا سانه فردی نیز در آثار او بمثابة "ذهنیت انقلابی" بیمارگونه، که روانکاوان در آن بازتابی از انگیزه‌های فرویدی طغیان و خودنمایی می‌یابند، رخ می‌نمایند.

دانیلز می‌کوشید نظریه تصادفی بودن انقلاب اکتبر را پشتوانه گفتار خود قرار دهد، چنین استدلال میکند: "نکات بحث‌انگیزی در تاریخ ملت ها وجود دارد که در آنها می‌توان دو یا چند احتمال متفاوت، حوادث سیاسی، نتایج مذاکرات یا شلیک چند گلوله را سراغ گرفت که سرنوشت یک نسل را تعیین کرده است". بنظر او: "شماری چند از اینگونه اتفاقات پیش‌بینی‌ناپذیر سبب جدائی روسیه از جریان عادی انقلابات نوین شده و راه را - برای پدیده ویژه کمونیسم سده بیستم هموار کرد". گفته‌های دانیلز نمایانگر روش‌شناسی (متدلوزی) نمونه وار ایده‌آلیستی است، که علل و شرایط عینی اصلی روند تاریخ را نادیده می‌انگارد، در سطح پدیده‌ها باقی میماند و در نتیجه ماهیت درونی آنها را تحریف می‌کند.

دانیلز در نظریات و نتایجی که ابراز میدارد تنها نیست. سیدنی هارکیو، در کتاب "سالهای خروستک پلائی؛ آخرین تزارهای رومانوف"، می‌کوشد وقوع انقلاب را معلول بی‌لیاقتی رومانوفها، و به ویژه نیکلای دوم وانمود سازد. جورج کینان اقدامات سازمان های انقلابی را در میان علل سقوط تزاریسیم دخیل میدانند. به گفته او، وجود حزب انقلابی تنها به طور غیر مستقیم بر موقعیت رژیم اثر گذاشت. و آدام اولام می‌گوید قدرت در وسط خیابان افتاده بود و هر گروه مضمی می‌توانست آنرا از آن خود سازد.

جان لوکاج همین اندیشه را بسط میدهد. در مقاله "نظری مخالف با روزی که دنیا را تکان داد" می‌نویسد: "... انقلاب اکتبر انقلاب نبود، و حتی یک کودتا نیز نبود. بلشویکها نیروی ضعیفی را شکست دادند، حکومت روسیه یا همه عزم و اراده اش پیش از وقوع انقلاب از کار افتاده بود... به ادعای او و بلشویکها بر یک لاشه پیروز شدند". مرل فینسو نیز با حکم به اینکه بلشویکها به سبب عدم مقاومت و "دست‌پاچی زیاد" و "بی‌حسی و بی‌علاقگی" حکومت روسیه به پیروزی رسیدند، همین نظر را می‌رساند. ولوئیز فیشر مدعی است "کودتا پیروز شد چرا که گروه اندکی به دفاع از حکومت کرنسکی برخاستند".

البته، همه نویسندگان بورژوا پیرو این نظریات نیستند. برخی از آنها، گرچه تعدادشان اندک است می‌کوشند زمینه‌های اکتبر را تحلیل کنند. جان کورتیس از دانشگاه دوک می‌نویسد انقلابات فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ "طغیان های جداگانه‌ای نبودند، بلکه نقطه اوج مبارزه بخش بزرگی از مردم روسیه بشمار می‌آیند". کورتیس گرچه تمایلاتی به سوی عینیت نشان میدهد، اما علل انقلاب را به اشتباهات حکومت موقت، خصلت "شورشی" جنبش انقلابی روسیه چونان یک کل کاهش می‌دهد. حتی فردریک شومان، که دربرخی موارد خود را تاریخ نگاری واقع گرا نمایاند،

اعلام میدارد که انقلاب روسیه ناشی از سلسله تصادفات بود و "هیچ چیز اجتناب‌ناپذیری در پیروزی نهائی مارکسیست‌های روسیه وجود نداشت". در این مورد، تاریخ خود داوری بی‌چون و چرا است. چگونه می‌توان از "شانس" سخن گفت در حالیکه جنبش انقلابی اوج گیرنده وجه مشخصه تمامی تکامل جامعه روسیه بود، در حالیکه تنها انقلاب سوسیالیستی می‌توانست تضادهای رشد یابنده را حل کند؟

در حدود سپتامبر ۱۹۱۷، لنین انکار اجتناب‌ناپذیری انقلاب سوسیالیستی در روسیه را اشتباه خواند. به نوشته او: "کل جریان رویدادها، تمامی شرایط اقتصادی و سیاسی... به نحوی فزاینده راه را برای فتح موفقیت آمیز قدرت توسط طبقه کارگر - هموار کرده‌اند، که صلح، نان و آزادی به همراه آورد. و پیروزی انقلاب پرولتری را در کشورهای دیگر تسریع میکند". روسیه در آغاز سده بیستم به سبب تکامل اقتصادی، رشد جنبش انقلابی و مناسبات بین المللی به نقطه کانونی تضادهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، یکی از ضعیف‌ترین حلقه‌های زنجیر امپریالیسم بدل شده بود. مرکز جنبش انقلابی بین المللی به روسیه منتقل شد. قدرت و تجربه انقلابی پرولتاریای روسیه، اتحاد آن با دهقانان و وجود حزب مارکسیستی رزمنده طبقه کارگر نشان دهنده وجود عوامل ذهنی ضروری برای انقلاب سوسیالیستی بود. پیروزی اکتبر و بیدایش و رشد سوسیالیسم جهانی موجد یکی از قضایای اصلی ماتریالیسم تاریخی یعنی خصلت قانونمند تاریخ بشری است.

نوشته‌های پژوهندگان اتحاد شوروی نظریه طغیان تصادفی یا خودبخودی بودن انقلاب اکتبر را به نحو قانع کننده‌ای رد می‌کنند. آنها با تحلیل انبوهی از مدارک نشان داده‌اند که انقلاب نتیجه تکامل تاریخی بیشین روسیه و تجلی آن قوانین عینی بود که در عصر امپریالیسم عمل می‌کنند.

برخی از نویسندگان بورژوا برای اثبات قانونمند بودن انقلاب اکتبر، نظریه "کودتا" یا "توطئه مخفی" را مطرح می‌کنند. گروهی از تاریخ نگاران ضد کمونیست جهت تقویت اسطوره‌ای که مدت‌هاست افشاء شده و بنا به آن بلشویکها "مامور آلمانی‌ها" بودند و برای اثبات نقش "سرفرماندهی آلمان در سازمان دادن انقلاب اکتبر، حتی از جعل سند نیز خودداری نکرده‌اند. این اتهامات جعلی که در نخستین سالهای پس از پیروزی اکتبر توسط دشمنان بلشویکها پخش شده بود (ضمنا، کرنسکی نیز آنها را در چاپ اول و دوم خاطراتش تکرار کرده) در تبلیغات ضد شوروی در سطحی گسترده مورد استفاده قرار می‌گیرد.

سلی از نوشته‌های رسمی و نیمه رسمی که در کتابت بفروشی های آمریکا جریان دارند، بلشویکها را مامور آلمانی‌ها معرفی می‌کنند، و جایی برای علل و خصلت انقلابی رویدادهای روسیه باقی نمی‌گذارند. به گفته ر. وارث، "اوج حماقت ناشی از آمیزش میهن پرستی افراطی و ساده لوحی سیاسی... انتشار اسناد جعلی سیسون بود که با عنوان پرطمطراق توطئه آلمانی - بلشویکی در آمد". این اسناد در سال ۱۹۱۸ با این هدف که ارتباط مخفی بین بلشویکها و سرفرماندهی آلمان را آشکار سازند، انتشار یافتند. ریموند رابینسن، نماینده آمریکائی طیب سرخ در روسیه، در کتابی که به سال ۱۹۲۵ در نیویورک منتشر کرد، از نظریه ارتباط بین بلشویکها و امپریالیسم آلمان به استهزاء یاد می‌کند. ادوارد راسن در کتاب خود به نام "انقلاب بلشویکی روسیه" که در سال ۱۹۲۱ در نیویورک انتشار یافت، انقلاب بلشویکی را "کار اقلیتی افراطی" می‌شمارد. برخی از نمایندگان تاریخ شناسی بورژوازی، از جمله جورج کینان جعلی بودن اسناد سیسون را یادآور شده‌اند. پس از جنگ جهانی دوم، ز. ا. ب. زمان از کالج سنت آنتونی (آکسفورد) مطالعه ویژه‌ای بر روی آرشیو دیپلما-تیک آلمان که توسط نیروهای آمریکائی - انگلیسی در سال ۱۹۴۵ بدست آمده بود، انجام داد. زمان علیرغم تمام کوششهای هیچ مدرکی دال بر وجود ارتباط میان بلشویکها و حکومت آلمان نیافت. آلن موریه کوشید نشان دهد اثبات وجود چنین ارتباطی کاربیهوده‌ای است. همچنانکه یک منتقد آمریکائی یادآور شده، موریه از این "بحث بیهوده" حمایت نمی‌کند.

## نو جوان مبارز

با اینکه ابرهای تیره سراسر آسمان را پوشانده بودند، در ته افق مشرق، خط پهن و روشنی‌بمانند چشمه زلالی در اعماق ظلمات، می‌درخشید. و این شاید زیباترین طلوعی بود که تهران خونین در روزهای عصیان به خود می‌دید.

محل " پامار "، شب‌سختی را گذرانیده بود. ماموران در جستجوی یک زندانی و دو سرباز فراری خواب‌آلود چشم ساکنان محل را گزافه بودند. آنها در تعقیب فراریان، شتاب‌زده، پشت‌بامها و کوچه‌ها را با تیر زده بودند ولی رد پایی از فراریان پیدا نشده بود.

\*\*\*\*

مجید شب‌را در این اندیشه بود که اگر دوسرباز فراری را که پنهان‌نشان کرده به چنگ ماموران بیفتند چه بسا که به جوخه اعدام سپرده شوند. گرچه آنها خود به فرمان رهبر انقلاب، امام خمینی از ارتش گریخته بودند، ولی مگر روزانه خون صدها زن و مرد بر زمین ریخته نمی‌شود؟ به خاطر آورد: زمانی را که داشت یک دسته از اعلامیه‌های سهم‌پدر توقیف شده و برادر تیر خورده‌اش را پخش میکرد، گیرسگهای ساواک افتاد و بردندش فرمانداری نظامی و بعد هنگامیکه سربازان او را از فرمانداری به زندان منتقل می‌کردند، سر چهارراه از پشت کامیون ارتشی به پائین پرید و همراه دو سرباز محافظش گریخت.

همه این وقایع، چون پرده نمایشی از جلو چشمان خسته مجید می‌گذشت. او به پدرش، یک مسلمان متعهد، که سه روز پیش در تظاهرات خیابانی توقیف شده بود، به برادر بزرگش، یک کارگر توده‌ای، که با پای تیرخورده‌اش در بیمارستان بستری بود به دوستان شهید همکلاسی‌اش، به بچه‌محل‌های سرشار از صفا و صمیمیت که با سری پر شور در برابر تانک‌ها و مسلسل‌ها سینه سپر می‌کنند، به دختران محله که از بام تا شام، کوکتل مولوتف میسازند، به مادرانی که در زیرچادرشان غذا برای مبارزان خیا‌بانی می‌برند و به سرنوشت قیام پر شکوه ملت‌ش، می‌اندیشید.

\*\*\*\*

وقتی دژخیم ساواک در فرمانداری نظامی از مجید پرسید:

این اعلامیه‌های رنگ و وارنگ را از کجا آورده‌ای؟ او با اینکه کتک مقلی خورده بود و نای حرف زدن نداشت، شجاعانه سر بالا گرفت و گفت:

اگر قرار بود به شما نگویم که این اعلامیه‌ها را از کجا آورده‌ام، هرگز آنها را به من نمی‌دادند که پخش کنم!

دژخیم که از جواب دندان شکن یک پسر شانزده ساله دمغ شده بود، مثل سگ‌ها ربه مجید پرید و تا می‌خورد کتکش زد و بعد او را با دو سرباز مسلح روانه زندان کرد.

مجید پیام آیت‌اله خمینی و اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران را با هم پخش میکرد و این درست همان چیزی بود که دژخیم ساواک را هار وکنجاکو کرده بود.

\*\*\*\*

در گرگ و میش‌ها، مجید از لابلای پرده پنجره کوچه را نگاه کرد تا مطمئن شود ماموران رفته‌اند. آنگاه به ته حیاط دوید و سر در دخمه‌ای که به یک آب‌انبار تاریک و متروک منتهی میشد، فرو برد و آهسته گفت:

هی بچه‌ها، بیاین بیرون. اونا دیگه نیستن. همه شون رفتن.

و دو سرباز فراری که شب‌را در یک آب‌انبار سرد و نمور پنهان شده بودند، بیرون آمدند تا بقیه اعلامیه‌هایی را که از سهمیه پدر و برادر مجید باقی مانده بود، بین مردم پخش کنند.

## دیوارهای پادگان

شاه را با خطی درشت‌تر بر دیوار دید! آنگاه همه افراد تحت فرمانش را به خط‌کرد و با ایراد نطق غرائی اعلام خطر نمود که: " متاسفانه دشمن به پشت‌دیوارهای پادگان ما نفوذ کرده و اگر ما دست‌به‌اقدام فوری نزنیم، بزودی به داخل پادگان نیز رخنه خواهد کرد و برای اینکه افراد سنگینی بار مسئولیت (ملی و میهنی) خود را بیش‌از پیش احساس کنند، دستور داد افسر کشیک و سربازانسی که شب‌گذشته تا صبح در مدخل پادگان کشیک داشته‌اند به دادگاه نظامی سپرده شوند".

فردای آروز، وقتی فرمانده به در پادگان رسید، برق رضایت از چهره‌اش ساطع بود، زیرا سرباز دیوار بیرونی پادگان دیگر شعاری دیده نمی‌شد، ولی روی تمام دیوارهای داخل پادگان نوشته شده بود: مرگ‌بر شاه خائن!

روز با ورقه‌های ضخیم آهن و فولاد بسته شد و شب هنگام که طاغوت، خسته و پریشان به بستر خزید و درهای فولادین در پشت سرش بسته شدند، صدای (الله اکبر) مردم رساتر از شب‌های قبل در اتساق خوابش پیچید!

ماموران مسلح روزها و شب‌ها، به جان مردم افتادند و هر سایه‌ای را با تیر زدند. پیرزنان را از بام‌ها به زیر انداختند، جوانان را به رگبار مسلسل‌آبستند، زنان و مردان را زیر زنجیر تانک‌ها له کردند، مسجد و سینما را به آتش کشیدند و مردم بیگناه را، زنده زنده سوزاندند، قمه‌کشان و چماق‌داران را به جان مردم انداختند، تا مگر خواب و راحت را به طاغوت برگردانند. ولی هیبات! گوئی خواب‌های شیرین دوران طلائی قدرت و زورگوئی، هم چون پرنده‌ای از قفس خوابگاه بت اعظم گریخته و دیگر باز نمی‌گردد.

همه متخصصان و دردشناسان از چهارگوشه جهان به سوی ستمکده لرزان ضحاک زمان سرازیر شدند تا به شناخت نیروی اعجاب‌آور و معجزه‌گر بانگ (الله اکبر) که نافذ تر از (اشعه نامرئی) ازدی‌های فولادین می‌گذشت و سریع تر از امواج نورفضای خوابگاه را در می‌نوردید، بنشینند و به چاره‌جویی بی‌خوابی طاغوت برخیزند.

قوی‌ترین داروهای آرام‌بخش، زیبا ترین و لطیف‌ترین آهنگ‌های نواخ جهان موسیقی، طنزترین و هوس‌انگیزترین زنان و عالی‌ترین معجون‌های مخدر را به کار گرفتند تا مگر یک شب، یکساعت، یک لحظه خواب‌را به چشمان خسته و خون‌گرفته طاغوت بازگردانند. ولی کوشش‌شبان روزی آنها نیز به شکست انجامید.

آنگاه سرخورده و اندیشناک، طاغوت سرا را پشت سر گذاشتند تا راز بی‌خوابی و افسانه وحشت‌آفرین طاغوت سرزمین هزار و یکشب را بر خلق جهان بازگویند

\*\*\*\*

عاقبت طاغوت پس از ماه‌ها اضطراب و بی‌خوابی از فرط خستگی از پای درآمد و به خواب عمیقی فرو رفت. در خواب دید که از شیارهای کوه‌های البرز چشمه‌های خون می‌جوشد. بر تارک هر قله‌ای، انسانی را چشم بسته بر چوبه اعدام بسته‌اند. دره‌های تاریک از جرقه تفتنگ‌ها روشن شده و فریاد مظلومان و مستضعفان کوه‌ها را به لرزه درآورده است. آنگاه چشمه‌های خون به جویها ریختند. جویها به نهرها تبدیل شدند. نهرها به سیل عظیم خون تغییر شکل یافتند و به طرف‌کاخ ظلم سرازیر شدند.

طاغوت فریاد می‌کشید که - قایق مخصوص - را بیاورند تا همچون دوران اوج زورگوئی، بر سکان بنشیند و از دریای خون به ساحل نجات برسد. ولی دیگر کسی نبود که فرمانش را بشنود و اطاعت کند. طاغوت، رنگ‌باخته و وحشت‌زده از خواب پرید. جامه نپوشیده و - موزه در پای نکرده - سراسیمه خود را به - شاهین - همیشه آماده پروازش رساند. هراسناک و ملتطمس از خلبان خواست در یک طرفه العین او را به سرزمین - اهرام - برساند تا در کنار فرعون ساحل نیل، بر سرنوشت محتوم خویش به تلخی گریه کند.

آن روز صبح زود، وقتی فرمانده میخواست وارد پادگان شهر شود، چشمش به شعار (مرگ‌بر شاه) که روی دیوار بیرونی پادگان نوشته شده بود، افتاد. بی‌درنگ افسر کشیک را احضار کرد و آنچه ناسزا بود نثارش کرد و بعد هم توبیخ به عنوان سهل‌انگاری در انجام وظیفه.

افسر کشیک شب‌بعد، حواسش را جمع کرد چون از طرف فرمانده پادگان تهدید شده بود که در صورت تکرار توهین به (مقدسات ملی) و اهانت به (بزرگ ارتشتاران فرمانده) بر روی دیوارها، کیفر مرگ در انتظارش خواهد بود.

افسر کشیک عین دستور را به درجه داران و سربازان زیر فرمانش ابلاغ کرد و از آنها خواست شب هنگام مراقبت شدید تری نمایند تا افراد (دشمن) بر دیوارهای پادگان شعاری ننویسند.

صبح فردا، فرمانده شگفت‌زده، شعار (مرگ‌بر

## فرار طاغوت

آن شب، طاغوت بزرگ هنوز به بستر نرفته بود که بانگ (الله اکبر) و (مرگ‌بر طاغوت) دسته جمعی مردم از بام‌های دور و نزدیک شهر به گوشش رسید. وحشت سرپایش را فرا گرفت، رئیس قراولان - کاخش را فرا خواند و خشمگینانه پرسید:

- این چه هیاهویی است که امشب می‌شنوم؟ رئیس قراولان که خود نیز از بانگ (الله اکبر) مردم ستم‌دیده، آشکارا می‌لرزید، برای اینکه طاغوت را دلداری داده باشد، در پاسخ گفت:

- قربان شب اول ماه محرم است و مردم بر بامها رفته، اعلان عزاداری می‌کنند!

و آن شب، طاغوت نگران تر از هر شب، بر بستر غلت و واغلت زد و تا صبح خواب‌به چشمانش نیامد. صبح فردا، هراسناک رئیس‌الوزرا و حاکم نظامی شهر را احضار کرد و پرسید:

- مگر در این شهر خراب‌شده، مقررات حکومت نظامی اجرا نمی‌شود؟

حاکم نظامی، حقیرانه پاسخ داد:

- چرا قربان. بر طبق فرمان همایونی، موبه‌مو اجرا می‌شود.

طاغوت توپید:

- پس این عربده‌های شبانه که از هر کوی و بام بر می‌خیزد چیست؟

رئیس‌الوزرا پیر، در برابر توفان خشم طاغوت چون بیدی لرزان سر فرود آورد و گفت:

- قربان، "ماجراجویان بی‌وطن" برای اینکه شهر را به آشوب بکشانند و خواب و آرامش را از "مردم شاهدوست" بگیرند، روی بام‌ها دستگاههای پخش صوت گذاشته‌اند و این سروصداها از سوار پخش می‌شود!

طاغوت که مثل گرگ تیر خورده‌ای به خودش می‌پیچید، غریب که:

- پس شما بی‌عرضه‌ها مشغول چه کاری هستید؟ ماجراجویان را خفه کنید. بام‌خانه‌ها را تفتیش کنید. نوارها را بسوزانید. من نمیدانم رئیس دستگاه امنیتی چه غلطی می‌کند؟ فرمانده پلیس کدام گور است؟ حکومت نظامی، ارتش، ژاندارمری نیروهای دفاع غیر نظامی و چماقداران به درد چه روزی می‌خورند؟ با این همه اسلحه، با این تانک‌های گول‌پیکر، هلیکوپترها، نیروی نظامی، انتظامی و امنیتی، از پس چهار تا کمونیست و ماجراجو بر نمی‌آید؟ گورتان را گم کنید. امشب صدای - نوار - به گوشم نرسد!

و بعد غضبناک و برافروخته، به رئیس امنیت کاخ دستور داد بلافاصله یک در آهنین دو لایه به جای در اتاق خوابش بگذارد تا هرگز صدای ناهنجاری خوابش را آشفته نسازد.

\*\*\*\*

در و پنجره‌های اتاق خواب طاغوت بزرگ، همان

عشق شادی است ، عشق آزادی است  
عشق سرحد آدمیزادی است  
عشق آتش به سینه داشتن است  
دم همت بر او گماشتن است  
عشق شوری ز خود فزاینده است  
زایش کهکشان زاینده است  
تپش نبض باغ در دانه است  
در شب پیله رقص پروانه است  
حنبشی در نهفت پرده جان  
در بن جان زندگی پنهان  
زندگی چیست ؟ عشق ورزیدن  
زندگی را به عشق بخشیدن  
زنده است آنکه عشق می ورزد  
دل و جانش به عشق می آرزد  
آدمیزاده را چراغی گیر  
روشنائی پرستشعله پذیر  
خویشتن سوزی انجمن افروز  
شب نشینی هم آشیانه روز  
آتش این چراغ سحر آمیز  
عشق آتش نشین آتش خیز  
آدمی بی زلال این آتش  
مشت خاکی آیت پر کدورت و غش  
تنگ و تاری اسیر آب و گل است  
صنمی سنگ چشم و سنگ دل است  
صنما ، گر بیدی ، وگر نیکی  
توشبی ، بی چراغ تاریکی  
آتشی در تومی زند خورشید  
کندهات باز شعله ای نکشید ؟  
چون درخت آمدی ، ذغال مرو  
میوه ای ، پخته باش ، کال مرو  
میوه چون بخته گشت و آتشگون  
می زند شهر پختگی بیرون  
سیب و به نیست میوه این دار  
میوه اش آتش است آخر کار ...  
خشک و تر ، هر چه در جهان باشد  
مایه سوختن در آن باشد  
سوختن در هوای نور شدن  
سبک از حبس خویش دور شدن  
کوه هم آتش گداخته بود  
بر فراز و فرود تاخته بود  
آتشی بود آسمان آهنگ  
دم سرد که کرد او را سنگ ؟  
ثقل و سردی سرشت خارا نیست  
نور در جسم خویش زندان نیست

# سوختن...

۱۰۵. سایه

سنگ ازین سرگذشت دلتنگ است  
فکر پرواز در دل سنگ است  
مگرش کوره در گداز آرد  
آن روان روانه باز آرد  
بر درختی نشسته ساری چند  
چند سار است بر درخت بلند ؟  
زان سیاهی که مختصر گیرند  
آسمان پر شود چو پر گیرند  
ذره انباشتی و تن کردی  
خویشتن را جدا زمن کردی  
تن که بر تن همیشه مشتاق است  
جفت جوئی ز جفت خود طاق است  
ذره انباشتی چو توده دود  
ورنه هر ذره آفتابی بود  
رود بودی روان به سیر و سفر  
از چه دریا شدی درنگ آور ؟  
تخته بند تنی ، چه جای شکیب ؟  
بدر آئی از سراچه ترکیب  
مشرق و مغرب است هر گوشت  
آسمان و زمین در آغوشست  
سنگ بر سنگ چون بسائی تنگ  
بر جهد آتش از میان دوستگ  
برق چشمی است در شب دیدار  
خنده ای جسته از لبان دو یار ...  
گل سرخی که خون جوشیده است  
شیره آفتاب نوشیده است  
آنکه از گل گلاب میگیرد  
شیره آفتاب می گیرد  
جان خورشید بسته در شیشه است  
شیشه از نازکی در اندیشه است  
پری جان اوست بوی گلاب  
می پرد از گلابدان به شتاب ...  
لاله ها بیک باغ خورشیدند  
که نصیبی به خاک بخشیدند  
چون پیامی که بود ، آوردند  
هم به خورشید باز می گردند ...  
برگ ، چندانکه نور می گیرد  
باز پس می دهد ، چو می میرد

وامدار است شاخ آتشجو  
وام خورشید می گزارد او ...  
در دل دانه ، بزم یاران است  
چون شب قدر نور یاران است  
عطر و رنگ و نگار گرد همنده  
تا سپیده دمان ز گل بدمند  
چهره پرداز گل ، ز رنگ و نگار  
نقش خورشید می برد در کار  
گل جواب سلام خورشیدست  
دوست در روی دوست خندیدست ...  
نرم و نازک ، از آن زمان که گیاه  
سر بر آرد ز خاک سرد و سیاه  
چشم سبزش به سوی خورشیدست  
پیش از آتش به خواب میدیدست  
دم آهی که در دلش خفته است  
بال خورشید را بر آشفته است  
دل خورشید نیز مایل اوست  
زانکه این دانه پاره دل اوست ...  
دانه ، از آن زمان که در خاک است  
با دلش آفتاب ادراک است  
سرگذشت درخت می داند  
رقم سرنوشته می خواند  
گر چه با رقص و ناز در چمن است  
سرنوشت درخت سوختن است ...  
آن درخت کهن منم که زمان  
بر سرم راند بس بهار و خزان  
دست و دامن تهی و پا در بند  
سر کشیدم به آسمان بلند  
شیم از بی ستارگی : شب گور  
در دلم گرمی ستاره دور  
آذرشم گهی نشانه گرفت  
که تگرگم به تازیانه گرفت  
بر سرم آشیانه بست کلاغ  
آسمان تیره گشت چون پر زاغ  
مرغ شبخوان که با دلم می خواند  
رفت و این آشیانه خالی ماند  
آهوان گم شدند در شب دشت  
آه از آن رفتگان بی برگشت ...  
گر نه گل دادم و بر آوردم  
بر سری چند سایه گستردم  
دستره یزم شکن فرود آمد  
از دل هیمه ، بوی دود آمد  
کنده پیر آتش اندیشم  
آرزومند آتش خویشم ...

اکتبر بود.

بلانکیسم عمیقاً با تئوری علمی انقلاب تفاوت دارد. به نوشته "لنین : انقلاب بدون یک بحران ملی (که هم بر استثمارگران و هم بر استثمارشدگان اثر بگذارد) غیر ممکن است. بدنبال آن ، برای وقوع انقلاب ، ضروری است ، که اولاً ، اکثریت کارگران (یا دست کم اکثریت کارگرانی که دارای آگاهی طبقاتی ، تفکر و فعالیت سیاسی هستند) ، ضرورت انقلاب را کاملاً درک کنند ، و آماده فداکردن جان خود در راه آن باشند". (۷)

او می نویسد : "انقلابات با دستور با موافقت نامه انجام نمیگیرند ، آنها زمانی روی میدهند که دهها میلیون نفر به این نتیجه برسند که دیگرزندگی به شیوه کهنه غیر ممکن است". (۸) لنین نظریات ایدئولوژیک اراده گرایانه را که در آنها عامل ذهنی اهمیتی غالب ، خودبسنده دارند نقد کرد. بنا براین ، آنچه تاریخ نگاران بورژوا انجام میدهند ، نسبت دادن نظریات اراده گرایانه و مائوئیستی خود در باره روند تاریخ به لنینیسم است.

### یادداشت ها :

- ۱ - روسیه انقلابی - ویراسته ریچارد پیپ ، کمبریج ، ماساچوست ۱۹۶۸
- ۲ - پل دوکس ، پیدایش ابرقدرتها ، تاریخ مختصر تطبیقی ایالات متحده و اتحاد شوروی ، لندن ، ۱۹۷۵ ، صفحه ۱۵۲
- ۳ - استانیلی پیچ ، لنین و انقلاب جهانی ، نیویورک ، ۱۹۵۹ ، صفحه ۷۱۱.
- ۴ - لنین - انسان ، نظریه پرداز ، رهبر ، یک ارزیابی مجدد ، ویراستاران : لئونارد شاپیرو و پیتر رودی ، لندن ، ۱۹۶۷
- ۵ - و. ای. لنین ، مجموعه آثار ، جلد ۲ ، صفحه ۳۴۰
- ۶ - و. ای. لنین ، مجموعه آثار ، جلد ۲۱ ، صفحه ۲۴۰
- ۷ - همان منبع ، جلد ۲۳ ، صفحه ۲۱۳
- ۸ - همان منبع ، جلد ۳۱ ، صفحه ۸۵

هوو چاپ شده ، در سال ۱۹۶۷ بحث قدیمی گرایش بلشویک ها به توطئه گری را تکرار کرد .

برخی از شوروی شناسان آمریکا اتهامات منشویکی را دست آویز قرارداده ، لنینیسم را به "اراده گرائی" متهم می کنند. آنها در این زمینه می گویند لنینیسم را با مارکسیسم در تضادشان دهند ، آنرا با اراده گرائی بیالایند. به گفته ضد کمونیستهای حرفه ای ، افراطی گری ، تئوری های بلانکیستی در لنینیسم احیا شده است. چنین "تفسیرهایی" از لنینیسم کاملاً اشتباه است.

مارکسیست - لنینیستها همواره هر گونه ماجرا - جوئی و توطئه گری را رد کرده اند. لنین در ۱۸۹۷ ، بر تقابل میان بلانکیسم و مارکسیسم ، تفاوت میان توطئه محدود و قیام عمومی خلق ، تفاوت اساسی میان کودتای از بالا و انقلاب توده های خلق ، تاکید کرد. او نوشت : "در بین آنها (نارودنولتس) ن بلا - نکسیم ، سنت های توطئه گرانه بشدت قوی است ، تا آنجا که بجز توطئه سیاسی شکل دیگری از مبارزه سیاسی را نمی توانند تصور کنند. سوسیال دمکراتها چنین جهان بینی محدودی ندارند ، آنها به توطئه - گری عقیده ندارند ، ( بلکه ) فکر می کنند از زمان توطئه گری که مبارزه سیاسی را به شیوه های توطئه گرانه تنزل می داد ، که او یکسو ، قلمرو مبارزه را محدود می کرد ، و از دیگر سو ، نامناسبترین شیوه ها بر میگزید ، بسیار گذشته است" (۵) لنین یاد آور شد که "انقلابات بطور عینی ( مستقل از خواست احزاب و طبقات ) از بحران های رسیده فرا می رویند و تحویل تاریخ می شوند .

مارکسیسم - لنینیسم اراده گرائی را رد میکند به نوشته "لنین" تنها نیروی موثر دگرگونی زانرژی انقلابی خلق است. (۶) انقلاب سوسیالیستی دارای چنان سرشت و هدف هائی است که نمی تواند به جز بشکل یک انقلاب عمیق خلقی ، که اکثریت توده های استثمار شده را به مبارزه بکشاند ، باشد. فعالیت توده ها نیروی تعیین کننده انقلاب کبیر سوسیالیستی

بقیه :

## انقلاب اکتبر .....

با اینهمه در ادبیات مربوط به انقلاب اکتبر این اسناد جعلی بنحو گسترده ای مورد پذیرش است. در مقدمه کتاب سه جلدی ویرودر "کرنسکی بنام حکومت موقت روسیه ، ۱۹۱۷ ، اسناد" انقلاب اکتبر " توطئه ای که توسط "اقلیتی اندک" به انجام رسید ، توصیف میشود. کتاب های بسیاری همرو (پارالل) تاریخی بی ربطی میان انقلاب اکتبر و کودتاهای ضد خلقی گوناگون رسم کرده اند. مسئله توطئه هنوز هم به اشکال مختلف در کتاب هائی که برای بد نام کردن کمونیسم تالیف میشود بکار میرود. برخی نویسندگان با سرسختی این ایده را که توده های خلق در انقلاب اکتبر شرکت نداشتند و انقلاب اکتبر "از بالا" انجام شد را تبلیغ می کنند.

اگر چه پژوهندگان ایالات متحده به گفته ر. وارث "از اعتقاد عاریه ای به ادعاهای نادرست خودداری - کردند" ، با اینهمه تز توطئه مدتها بر تاریخ نگاری آمریکائی - و نه تنها آمریکائی - در باره انقلاب اکتبر حاکم بود. یک نمونه ، بحث گئورگ کاتکوف است که مدعی بود آلمانی ها ، لیبرال ها و ماسون ها راه را برای انقلاب در روسیه هموار کردند. موضع افراطی کاتکوف مورد حمله همکارانش قرار گرفته است. ر. وارث می گوید کتاب او "گرایش شدیدی دارد به این که با تفسیری خیالی انقلاب فوریه را محصول توطئه های آلمانی ها و تبلیغات ضد تزاری " لیبرال های دوما بنمایاند. " و پل آویج به طعنه اشاره می کند که "کاتکوف خود را متقاعد کرده است که فقدان شاهد مستند ... صرفاً این مورد را تأیید می کند". تز توطئه گری دقیقاً دنباله اشارات منشویکی قدیمی است که بلشویک ها را به "بلانکیسم" متهم می ساختند. س. شارز ، منشویک سابق و مولف چندین کتاب در باره تاریخ منشویسم که با کمک انستیتو

# چخوف و زمان ما

لو تولستوی، کشفیات هنری چخوف را حاصل نگرش منحصر بفرد او نسبت به جهان میدانست. نگرشی که واقع بینانه به تصویر در می آمد. تولستوی می گفت "چخوف به عنوان یک هنرمند جایگاهی ویژه خود داشت... این تمام آن چیزی است که می توان گفت... او تصویر گر زندگی بود... یکی از ویژگی های نوشته های او اینست که هر کس اعم از روسی و غیر روسی می تواند آثار او را بفهمند و خود را در آن ها بیابند. این مهمترین چیز است."

گفته های تولستوی پیامبرانه بود. امروز چخوف را در سراسر جهان می خوانند. آنتوان چخوف اولین نسل روشنفکر در خاندانش بود. پدر و پدر بزرگش قبلاً سرف بودند. چخوف در ژیمنازیوم ( دوره دبیرستان به شکل کلاسیک ) شهرستان تاگاتروگ تحصیل کرد، اما حتی به هنگام کودکی ناگزیر بود کار کند تا خود و خانواده ورشکسته اش را اداره نماید. زندگی او کوتاه بود. سل بهائی بود که او در ازای کار بیش از حد و مبارزه توان فرسا برای زنده ماندن پرداخت.

صعود او به قله فرهنگ جهانی، غیر عادی بود. هنگامیکه هنوز در دانشگاه مسکو دانشجوی رشته پزشکی بود برای روزنامه ها و مجلات فکاهی آغاز به نوشتن کرد. او در ازای مبلغی ناچیز، مقاله های سفارشی برای مقابله با خون و دلمردگی می نوشت. و در میان روزنامه نگاران کار میکرد که برایشان قصه نویسن شدن یک رویای دست نیافتنی بود.

جای تعجب نیست اگر بعدها وی بسیاری از آثار اولیه اش را رد کرد و از چاپ آنها در مجموعه آثارش سرباز زد. حقیقت حیرت آور اینست که او از همان آغاز کار شاهکارهایی واقعی آفرید.

در حالیکه چخوف به ظاهر درگیر راه و رسم و چون و چرای فکاهی نویسی بود، و به نظر می رسید که خارج از مسیر عادی روزنامه نگاری گام نمی نهد، اما در حقیقت در ابعاد دیگری کار و زندگی میکرد. سردبیران روزنامه های فکاهی راهنمای چخوف نبودند، بلکه تنها کار فرمای وی به حساب می آمدند. از همان آثار نخستین، او سنت های عظیم ادبیات واقع گرای روسیه را دنبال نمود. ادبیاتی که همواره به "ریشه مسائل" می پرداخت و در روسیه عصر خود هسته های جامعه آینده را تشخیص می داد.

آثار اولیه چخوف پیرامون سرنوشت مردان کوچک و ستم دیده جامعه دور می زنند و این تمی است که در " رئیس ایستگاه " آلکساندر پوشکین دنبال شده و ذهن نویسنده را بخود مشغول داشته است. اما چخوف از زاویه تازه ای با این تم برخورد می کند. او جنبه های مختلف زورگوئی و بی عدالتی نسبت به "مرد کوچک" را تشریح نمی کند بلکه تصویری کلی از جامعه ای بدست می دهد که بر اساس ظلم و استبداد پی ریزی شده است.

عدارت و رسوم حاکم، نه تنها در مجامع رسمی، بلکه در خانه ها و زندگی های خصوصی نیز تعیین کننده روابط میان انسانها است. در هر دو مورد هستی انسان از علایق فامیلی، دوستی و عشق تهی است و بجای آن روابط، احساسات و عواطفی نشسته است. که تنها عامل تغییر کننده آنها سلسله مراتب اجتماعی است.

در قصه های کوتاه طنز آمیز و فکاهی، چخوف دور نمای بی نظیری از هستی تراژدی کمیک انسان در دنیا ارزش های اخلاقی کاذب و مسایل و نگرانی های مبتذل بدست می دهد. همین قصه ها در عین حال بر این اعتقاد چخوف تاکید دارند که گر چه اصول اخلاقی واقعی تغییر شکل داده و دگرگون شده اند، اما تنها همین اصول هستند که شالوده واقعی شخصیت انسانی را می سازند و بشر را به مقام یک انسان واقعی می رسانند.

در اواسط سال ۱۸۸۰، چخوف دیگر کاملاً به یک شکل اصیل در قصه روانشناسانه و غنائی تسلط یافته و آن را توسعه داده بود. شاهکارهایی چون "شکارچو" "تنبه"، "سرود عزا"، "آنیوتا" و چند داستان

دیگر به این دوره تعلق دارند. اگر سابقاً "چخوف مسخ تراژی کمیک انسان را به یک ماشین بی روح تصویر میکرد، حال تلاش می نمود تا ژرف تریسن و پیچیده ترین زندگانی عاطفی مخلوقات عادی و تیره روز را تشریح کند.

چخوف در این داستان های غنائی هر چه بیشتر ما را با واکنش شخصیت هایش (مردم معمولی روسیه) نسبت به زندگی ای که آن ها را محصور کرده است، آشنا می سازد. از احساس نارضایتی روزافزون آنها سخن می گوید و انتظار این مردمان را برای یک زندگی بهتر و توأم با آزادی و شادی تصویر میکند. بنابراین در قصه های شخصیت های عجیبی ظاهر می شوند که در آرزوی آزادی اند، به طبیعت عشق می ورزند و تمام وقت خود را صرف خیال باقی می کنند. (درشکارچی، هنر، رویاها، شادی و غیره...).

و این تم غالب داستان استپ (۱۸۸۸) نخستین اثر بزرگ چخوف است. آن سالها که نیروهای ارتجاع در زندگانی اجتماعی روسیه حاکم بودند برآستی که سالهایی سخت بود. اما در عین حال سال هائی بودند که متفکران اجتماعی روسیه تلاش پیگیر می کردند تا پاسخی برای مشکلات تحول تاریخی کشورشان بیابند. ادبیات روسیه نیز همواره درگیر پرداختن به همین مشکلات بود و چخوف نیز بطور روزافزونی جلب این مسائل می گشت. در اواخر ۱۸۸۰ چخوف کاملاً جذب مسائل دقیق اجتماعی و سیاسی زمان خود شده بود. تم جدید طلب میکرد که او هنرش را تکامل بخشد و از غنای بیشتری برخوردار سازد.

اما هر چه کار هنری و مسائل تکنیکی پیچیده باشد، به یقین مشکلات یک هنرمند در مورد جهان نگری به مراتب پیچیده تر است. این شکوه ایست که در نامه های چخوف در اواخر دهه ۸۰ پیش مطرح میشود در آن زمان ایده عشق جهانی تولستوی، بر چخوف تاثیر بسیاری نهاده بود، و نویسنده جوان این ایده را، گرچه به عنوان تنها راه، اما یکی از بهترین راه های حل مسایل اجتماعی می پنداشت. این تاثیر بنحوی بارز در برخی آثار این دوره چخوف دیده می شود. (دشمنان، شاهزاده خانم، روح جنگل) اشتیاق وی نسبت به فلسفه تولستوی تنها این نتیجه را ببار آورد که ذهن جستجوگر او را دچار بحران کرد. اما چخوف واقع بین تر از آن بود که به "تیروی جهانی" فلسفه اخلاقی تولستوی ایمانی بی قید و شرط پیدا کند. جالب است که این بحران به نحوی غیر منتظره و به شیوه ای "چخوفی" پایان گرفت. او ناگهان تصمیم گرفت که به جزیره ساخالین سفر کند، یعنی جایی که در آن زمان تبعید گاهی مخفی بود و اردوگاههای کار روسیه تزاری در آن قرار داشت. چخوف این جزیره را مکانی خوانده است که در آن "انسانهای آزاد یا دربند وحشتناکترین رنج هائی را که بشر تاب آنرا دارد، تحمل می کنند..."

چخوف به این سفر رفت تا از خود زندگی درس بگیرد و زمینه ای واقعی و نه تخیلی برای درک مشکل ترین و متضاد ترین مسائلی که ذهن او را بخود مشغول می داشت، پیدا کند.

صدها میل راه در یک کالسکه، در جاده ای روستائی و پوشیده از گل و لای، در زیر بارانی سیل آسا و بادی گزنده، سپس، کار طاقت فرسا در جزیره و سرانجام سفر بازگشت در گرمای استوایی از طریق دریا... این ها همه به قیمت سلامتی او که در آن زمان مقدار زیادی از آن دست رفته بود، تمام شد.

اما نتایج خلاصه سفر، سایر مسائل را توجیه میکرد. چخوف نه تنها در جزیره تبعیدی ها، برای کتابش (جزیره ساخالین) مطالبی گرد آوری کرد و طرح ها و سوژه های بسیاری نیز برای قصه های کوتاه جست، بلکه مهمتر از همه توانست بر بحران روحی خود غلبه کند. او تحت تاثیر این سفر توانست بسیاری از چیزها را از دریچه ای دیگر ببیند و نقطه نظرهای خود را تقویت کند و دقیق تر سازد. حالا دیگر اشتیاقی به نظریه عشق جهانی نداشت و نوشت: "یک مرد دائم الخمر، از دست رفته و خشن به همسر و فرزندانش عشق می ورزد، آخر این عشق چه فایده ای دارد؟ روزنامه ها به ما میگویند که ما عاشق وطن خود هستیم، اما این عشق چگونه بروز می کند؟ بجای

اتحاد مردم شماره ۲۲ دوره اول دوسمه ۱۳۵۸

دانش همه جا خود بینی و حماقت مفرط دیده میشود و بجای کار، سستی و بی حالی و آلودگی. عدالت وجود ندارد، شرافت تنها محدود شده است به شرافت اونیفورم و آنها که اونیفورم می پوشند، تنها به این درد می خورند که صدائی های دادگاهها را "زینت" بخشد. انسان باید کار کند، بقیه به جهنم. مهم ترین چیز عادل بودن است، سایر مسائل خود بخود درست می شود.

این قضاوت هشیارانه و اهمیتی که نویسنده به مسئله عدالت میدهد در طی سالهای آینده در روند تحول خلاصه، عاملی تعیین کننده می شود.

چخوف هرگز به مسئله معروف "ریشه های خاص" زندگی روسی نپرداخت. مسئله ای که عقاید پوپولیسیت ها با نظریه کمون های دهقانی شان و نیز در اندیشه های اخلاقی تولستوی و داستایوسکی دیده می شود. او تئوری های اجتماعی بورژوازی لیبرال را نیز رد می کرد.

عین گراییی شدید چخوف ورد کامل عقاید تخیلی و ذهن گرایانه او را قادر ساخت تا نقش عظیمی در آفرینش هنر واقع گرا ایفا کند. گورگی این را بسیار زود تشخیص داد: "قدرت عظیم استعداد چخوف از این حقیقت سرچشمه میگیرد که او هرگز چیزی را اختراع نمی کند و هرگز سعی نمی کند چیزی را که در زندگی واقعی وجود ندارد تصویر کند."

در این روند عقاید چخوف در مورد عدالت زرفتر گردید و او توانست آنها را با محتوای دقیق تاریخی و اجتماعی پیوند زند.

پس از مشاهده دقیق زندگی روزمره مردم، چخوف به این نتیجه می رسد که بی عدالتی تنها منحصر به رویدادهای پراکنده و بی ارتباط نیست، بلکه به طرز سیستماتیک آگاهانه و تهاجمی اعمال می گردد و رنج هائی ناگفتنی بر مردم تحمیل می کند (در زندگی من، دهقانان، در گاری، در دره و غیره...).

چخوف نشان می دهد که سیستم اجتماعی حاکم نه تنها نسبت به استثمار شدگان، بلکه نسبت به همه بیگانه و دشمن خوست پول و رفاه انسان را مسخ می کند، و روحا "دچار عجز و بردگی میسازد. این ریشه درام لاپتف تاجر (در سه سال)، کارخانه دار میلیونر آنا آکیمونا (در قلمرو یک زن) و مردی است به نام نیکیتین که به بی نیازی خرده بورژوازی دست می یابد (در معلم ادبیات).

ادامه دارد

بقیه:

## حل بنیادی مسئله ارضی...

برایشان واقعه کار ساز، انقلابی، اعتلابخش و شورانگیز تسخیر لانه جاسوسی آمریکا به وسیله دانشجویان مسلمان پیرو خط امام به وقوع پیوست و بلافاصله امواج خروشان ضد امپریالیستی مردم ایران وزرات ایشان و دولت بازرگان را با سیاست "گام به گام" آن که سدی در برابر اعتلاب انقلاب و امیدی برای امپریالیسم آمریکا بود به عقب راند. ولی با این همه، به نظر میرسد که جناب وزیر سابق از ادعاهایشان عدول نکرده اند.

به هر حال، حل بنیادی و قاطعانه مسئله ارضی در ایران به سود زحمتکشان روستائی و به سود دستاوردهای انقلاب و در جهت تضعیف مواضع نیروهای ضد انقلابی است. چنین امر میرمی را نباید بیش از این به تاخیر انداخت. ما، به موقع خود، نظراتمان را در باره مسائل کشاورزی و از جمله مسئله ارضی طی سلسله مقالاتی با عنوان "راه حل های واقع بینانه مشکلات کشاورزی و مسائل روستائی ایران" در هفته نامه "اتحاد مردم" از شماره ۹ (۱۹۱۹۸۵) درج کرده ایم و اکنون نیازی به توضیح مجدد آنها نیست. ولی در اینجا خاطر نشان می کنیم که در طرح پیشنهادی آقای رضا اصفهانی، بخشی از نظرات خود را منعکس می بینیم و طالب اجرای قاطع و بدون تعلل آن هستیم. ما نیز، نظیر همه نیروهای پیگیر انقلابی، از حل بنیادی مسئله ارضی به سود زحمتکشان روستائی پشتیبانی می کنیم.

## حل بنیادی وقاطع مسأله ارضی.....

۵۸/۱۲/۱۱) اراضی ملاکان بزرگ در صورتی که بایرمانده و رها شده باشد دولت اسلامی این زمین ها را در اختیار و کنترل خود می گیرد تا در اختیار دهقانان و داوطلبان واحد شرایط گذاشته شود. ولی چنانچه ملاکان بزرگ در اراضی تحت تصرف خود به کشاورزی اشتغال داشته باشند با توجه به شرایط اقلیمی و اجتماعی مختلف ایران، تا آن حد به آنها (ملاکان بزرگ) زمین داده می شود که خرده مالکین آن محل دارند (تعیین حدود خرده مالکان با توجه به عرف محل و به عهده هیأت واگذار کننده می باشد). بقیه زمین های این گونه ملاکان در اختیار دولت قرار می گیرد و با توجه به مصلحت جامعه به افراد واجد شرایط (اعم از روستائیان بدون زمین یا کم زمین در محل و یا فارغ التحصیل کشاورزی و افراد علاقه مند به کار کشاورزی) واگذار می شود. در جای دیگری از آن مصاحبه گفته شده است: "در صورت تمییز دولت اسلامی چنانچه مصلحت جامعه اقتضا کند دولت می تواند کلیه زمین های آباد مزروعی را از مالکین زمین های بزرگ بگیرد". در این طرح، بازم طبق مصاحبه آقای رضا صفهانی، "واگذاری زمین به روستائیان توسط یک هیأت هفت نفری انجام می شود" که در هر محل ترکیبی است از نمایندگان ادارات مربوطه وزارت کشاورزی، استانداری، جهاد سازندگی، دادگاه انقلاب و دوما یبنده از شورایده. بعلاوه، گفته شده است که "زمین های واگذاری به صورت شرکت تعاونی و مشاع میباشد. بجز موارد استثنائی که در این صورت تصمیم مقتضی توسط گروه هفت نفره اتخاذ خواهد شد". سرانجام وعده شده که: "بزودی طی بخشنامه هایی به ادارات کشاورزی و دیگر ارگان های مملکتی اجرای این طرح شروع خواهد شد".

پیدا است که تصویب این طرح اقدامی در جهت حل مسئله ارضی به سود زحمتکشان روستاها و کوتاه کردن دست ملاکان بزرگ از جامعه روستائی ایران است. در عین حال پیش بینی شده است که ضمن واگذاری زمین به روستائیان، برای آنکه قطعه قطعه کردن اراضی زراعی بزرگ موجب اتلاف قسمتی از زمین و مانعی در راه مکانیزاسیون تولید زراعی نشود، نحوه مالکیت زارعان به صورت "مشاع" خواهد بود. یعنی در عین حال که هر یک از زارعان در یک ملک "مشاع" مالک سهمی از آن هستند، ولی سهم آنها محدود و یابیه اصطلاح "مفروز" نخواهد بود. یک فایده دیگر طرح مورد نظر این است که هیأت هفت نفره پیش بینی شده در آن، گذشته از ضبط اراضی ملاکان بزرگ و واگذاری آن به زارعان، به حل و فصل مسائل ارضی مورد نزاع نیز می پردازد. بنابراین، هر جاکه هیأت هفت نفره مورد نظر تشکیل شود، جایگزین کمیسیون های پنج نفره ای خواهد شد که در زمان دولت آقای بازرگان به وسیله وزیر کشاورزی وقت ظاهرأ برای رسیدگی به مراعات ارضی و حل اختلاف ولی در واقع برای تثبیت وضعیت مالکیت بر ارضی زراعی به سود زمین داران و سرمایه گذاران ارضی بزرگ به وجود آمده بود.

به هر حال، تصویب چنین طرحی در "شورای انقلاب اسلامی" که طبعاً ناشی از الزامات اقتصادی - اجتماعی و نشانه انعکاسی از مطالبات و مبارزات برحق زحمتکشان روستائی ایران است، مورد استقبال ارگانهای انقلابی در ایران قرار گرفت. مثلاً روزنامه "مردم" (۵۸/۱۲/۱۲) در این باره نوشت: "حزب توده ایران که از مدت ها پیش از انقلاب بزرگ مردم ایران، ضرورت اصلاحات ارضی بنیادی را به سود زحمتکشان روستا در برنامه خود متذکر شده و در دوران یکساله پس از انقلاب نیز از این ضرورت پیگیرانه دفاع کرده و حل بسیاری از مشکلات انقلاب و عقیم گذاردن بسیاری از توطئه های ضد انقلاب را در گرو حل صحیح مسئله ارضی در ایران اعلام کرده است، تصویب این طرح انقلابی را در شورای انقلاب اسلامی ایران با مسرت استقبال می کند و آن را گام بزرگ انقلاب ما بسوی پیروزی بر مستکبران و بسود مستضعفان ارزیابی می کند".

روزنامه "مردم"، در همان مقاله، ضرورت "اجرای هر چه سریعتر و دقیقتر و قاطعتر" این طرح را خاطر نشان ساخت که می تواند با کوتاه کردن دست زمین-

داران و سرمایه گذاران ارضی بزرگ، یعنی یکی از عمده ترین پایگاه های داخلی امپریالیسم، فتنه انگیزی هاشان را علیه انقلاب و جمهوری اسلامی ایران خاموش کند و در اعاده حقوق تضییع شده دهقانان زحمتکش، ترغیب روستائیان آواره شهرها برای مراجعت به ده، ایجاد زمینه فعالیت های کشاورزی و تأمین ارزاق عمومی مردم و بی نیازی از خارج موثر شود.

اما، به همان قوت که این طرح از جانب نیروهای عمیقاً انقلابی پشتیبانی شد، از جانب عناصر مربوط به ملاکان بزرگ مورد تهمت قرار گرفت. جای تأسف است که حتی وزیر و مقامات عالی وزارت کشاورزی و تعاون روستائی در مصاحبه تلویزیونی خود (۵۸/۱۲/۱۵) از تشریح طرح خودداری کردند. بگفته بعد، در مصاحبه مجدد تلویزیونی با مقامات آن وزارتخانه (۵۸/۱۲/۲۲)، یکی از معاونان، در آخرین لحظات مصاحبه، صریحاً از "حالت یلاتکلیفی که حالا داریم" صحبت کرد. از همه این علائم پیداست که عواملی در راه اجرای طرح مورد بحث موانعی ایجاد کرده اند. چنانکه حتی یکی دو نفر از مراجع مذهبی هم شورای انقلاب را به علت تصویب این طرح مورد شماتت قرار دادند. مخالفان طرح، که گویا عده ای از مقامات وزارت کشاورزی و تعاون روستائی و از جمله آن ها منصوب شدگان وزیر کشاورزی حکومت بازرگان از همان زمره اند، استدلال می کنند که به جای ضبط اراضی ملاکان بزرگ که بهتر است به حال خود گذاشته شوند، باید زمین های بایر و موات را که آباد خواهد شد بین روستائیان بی زمین تقسیم نماییم. این عناصر، با چنین فکری، در واقع به تثبیت وضعیت مالکیت بر ارضی بزرگ تأکید می ورزند تا از اجرای اصلاحات ارضی بسود زحمتکشان جلوگیری کرده باشند.

پیشوای چنین عناصری، آقای علی محمد ایزدی، وزیر کشاورزی حکومت آقای بازرگان است که نظراً نشان را غالباً در روزنامه "بامداد" منعکس می کنند. مثلاً ایشان در مقاله ای با عنوان "زمین دایر را تقسیم کنیم یا موات را؟" (روزنامه "بامداد"، ۱۶/۵۸)، برای تثبیت وضع مالکیت زمین داران و سرمایه گذاران بزرگ ارضی، آن توده عظیمی از تولید کنندگان خرده پای کشاورزی و زحمتکشان روستائی را که با سیاست رژیم ضد ملی شاه مخلوع به وسیله همین زمینداران بزرگ از زمین و زراعت محروم شده اند به ارضی بایر یا موات ولی قابل احیاء احاله داده اند. یعنی نقد را به ملاکان بزرگ غاصب وا گذاشته اند و نسیه را به زحمتکشان محروم. البته تألیف چنین مقاله ای از وزیر سابق کشاورزی بعید نیست. ولی از یک جهت تعجب آورده است که هنوز هم جناب ایشان از تبلیغ سیاست ورشکسته کشاورزی خود مایوس نشده اند. با وجودیکه مردم در همه جای مملکت خواهان خلع ید از ملاکان بزرگ و مصادره تأسیسات سرمایه گذاران ارضی بزرگ هستند، ایشان در تثبیت وضع ملاکان بزرگ تلاش می کنند.

آقای وزیر سابق کشاورزی، در مقاله خود، به تضییع حقوق شدگان در جامعه روستائی ایران نصیحت می فرمایند که: "... با اتکال به خود و با امید به خدا می توان از دل خاک سیاه پول درآورد و غنی شد...". و بنا به میل ایشان کاری به ملاکان بزرگ ارضی نداشت!! در این مقاله، ایشان برای آنکه اذهان مردم را از موضوع اعاده حقوق تضییع شده تولید کنندگان خرده پای و زحمتکشان روستائی به وسیله ملاکان بزرگ منحرف کنند، با آب و تاب تمام از زمین های بایر و موات وسیعی در کشور صحبت کرده اند که: "دولت باید و می تواند آنها را آباد کند تا در نتیجه زحمتکشان جامعه روستائی که خواهان خلع ید از ملاکان بزرگ و مصادره تأسیسات سرمایه گذاران بزرگ ارضی هستند "چشم به مال دیگران ندورزند". این "دیگران" که آقای وزیر سابق برای آنان در تشویش هستند، بزرگ مالکانی نظیر خودشان و اخوی (آقای علی ایزدی) اند. در مقابل آن کسانی که به زعم ایشان "چشم به مال دیگران" دارند، زحمتکشان روستائی اند که برای اعاده حقوق تضییع شده خود تلاش می کنند. چنان که مردم روستاهای "بیضا"، "باغ سیاه"، "قلعه نو" و دیگر روستاهای "بوانات" در فارس، که وزیر

سابق کشاورزی و اخوی هزاران هکتار املاک مزروعی در آنجا دارند. حتی در زمان وزارت ایشان، علیه این آقایان، در خیابان های شیراز به راهپیمائی و تظاهرات پرداختند. تظاهر کنندگان می گفتند که اراضی وسیع این دو مالک بزرگ به کمک سیاست های ضد دهقانی رژیم شاه مخلوع غصب شده است. بقول روزنامه "جمهوری اسلامی" (۵۸/۷/۲۹)، تظاهرها کنندگان از "خیابان زند" تا "فلکه شهرداری" راهپیمائی کردند و روزنامه "اطلاعات" در باره آنان نوشت که: "شعارهایی علیه وزیر کشاورزی و رئیس دادگاه های شهرستان شیراز، که برادر وزیر کشاورزی است، دادند". بقول همین روزنامه، تظاهر کنندگان در یکی از مواد قطعنامه خود "برکناری علی ایزدی از دادگستری فارس و استرداد زمین های کشاورزان مستضعف را که به زور از آن ها غصب نموده است" خواستار شدند. مقارن با این تظاهرات، آقای وزیر سابق، به منظور توجیه سیاست کشاورزی خود در جهت تثبیت موارث رژیم ضد ملی شاه مخلوع و نیز به منظور عقب نشاندن اعتراضاتی که به این سیاست او شده بود، "سینار مسائل کشاورزی و روستائی و عشایری ایران" را با یک سلسله "تمهید" و "احتیاط" تشکیل داد: ولی با این همه، عده ای از شرکت کنندگان در "سینار" توانستند برخی نیازهای مبرم جوامع دهقانی و ایلی ایران را مطرح کنند که برآوردن آن نیازها مستلزم کنار گذاشتن سیاستی بود که آقای وزیر سابق تعقیب می کرد. بنابراین، دستیاران وزیر که هنوز هم در مناصب وزارت کشاورزی اند، نتوانستند "قطعنامه" های مورد نظرشان را در جهت تبرئه و تسجیل سیاست کشاورزی ایشان به تصویب برسانند. از قضا، در همان "سینار"، بنا به قول روزنامه "مردم" (۵۸/۸/۳)، یکی از دهقانان استان فارس گفته بود: "... ما دهقانان فقیر پول کود شیمیائی هم داده ایم، ولی به ما کود ندادند. هر چه کود هست مال مالک است. تراکتور نداریم، ولی مالک چندین دستگاه دارد. آب هم نداریم، ولی مالک دارد...". این دهقان برای توضیح وضع مالکیت در ده خود گفته بود: "... در این ده ۵۸ خانوار دهقان جمعاً ۲۰۰ هکتار زمین دارند و حال آنکه در همین ده یک نفر ۱۲۰۰ هکتار زمین حاصلخیز را غصب کرده است. حالا این ده را می خواهند همینطور دست نخورده برای مالک نگاه دارند...". از این عبارات پیداست که این تولیدکننده خورده پا تا چه حد از ظلم مالک بزرگ و سیاست کشاورزی وزیر سابق به جان آمده بود.

با همه این اوصاف، جناب وزیر، آن موقع هم نظیر حالا، به تثبیت وضع ملاکان بزرگ اصرار می ورزیدند و در این جهت از هیچ تلاشی فرو گذار نکردند. منتهی این تلاش ها در زمان وزارت به شیوه های وزارت مآبانه بود و اکنون به شیوه های دیگر، ایشان در آن وقت، به بهانه "ایجاد و حفظ امنیت" ولی در واقع به منظور دفاع از ملاکان بزرگ، روستائیان طالب اعاده حقوق را به انحاء مختلف مورد تهدید قرار می دادند. مثلاً تلگرامی که در زمان وزارت خود به شماره ۲۸۴۴۳-۱۱ مورخ ۵۸/۳/۱۳ به ادارات تابعه مخابره کرده بودند چنین متنی داشت: "دستور فرمائید وسیله ادارات تابعه در اقصی نقاط حوزه، آن مدیریت به کلیتیه زارعین که عدواناً اراضی و موسسات دیگران را تصرف کرده اند اعلام گردد. تا تاریخ ۱۸ خرداد سال جاری نسبت به استرداد اراضی مورد تجاوز به صاحبان اصلی اقدام نمایند. در غیر این صورت در پایان مهلت مقرر علاوه بر خلع ید، از کلیه کمک های دولت محروم خواهند شد. یعنی هیچ کدام از محصولات آنها خریداری نمی شود و به آنها وام داده نمی شود و حتی در مورد دهقانانی که از طریق اصلاحات ارضی زمین به آنها داده شده است پس گرفته می شود. - علی محمد ایزدی، وزیر کشاورزی".

ناگفته پیداست که جناب وزیر سابق با این تلگرام پر خاشجویانه منظوری جز تثبیت وضع مالکیت برای آن "دیگران" نداشتند و می خواستند، به هر نحو ممکن، زارعین و نیازمندان به کمک های دولت را که برای اعاده حقوق تضییع شده خود به پا خاسته بودند به عقب نشینی وادارند. ولی از بخت

# آفرینش هنری و نظریه بازتاب

نویسنده: ک. دالکوف

مترجم: ا. پایدار

ریشه های نظریه بازتاب به عهدباستان باز می-گردد ، به زمانی که فیلسوفان یونانی در پی شناخت خودبودند و می کوشیدند دشواریهای شناخت کائنات و جهان پیرامون خودرا حل نمایند . اما تنها پس از پیدایش فلسفه مارکسیستی بود که نظریه بازتاب به علم واقعی و اساس نظری شناخت انسانی بدل گردید . در آثار مارکس ، انگلس و مخصوصاً لنین این نظریه تکامل پیدا کرد ، بنیان استوار علمی یافت و در نهایت بعنوان نظریه لنینی بازتاب شناخته شد .

لنین می نویسد : " ... اولین مرحله ، لحظه و آغاز رسیدن به شناخت محدودیت و ذهنی بودن آن است . نفی جهان در خود . روند شناخت در آغاز ذهنی است ... " (۱)

در حقیقت شناخت انسانی ، حداقل در شکل فردی آن ، همیشه کیفیتی ذهنی و محدود داشته و هدفهای ذهنی را دنبال می کند ، مؤید این نظر این حقیقت است که شناخت واقعیت از طریق ذهن و به وسیله ذهن صورت می گیرد .

خطر عظیمی در این وضع نهفته است : بزرگنمایی و مطلق سازی عنصر ذهنی در بازتاب انسانی شناخت واقعیت . چنین خطری در عمل به جدائی شناخت از موضوع شناسائی می انجامد . لنین ، در این رابطه ، می گوید : " کانت با خلقت محدود ، ناپایدار ، نسبی و متشروط و شناخت انسانی ( مقولات آن از قبیل علیت و غیره ) برخوردار از ذهن گرایانه دارد ، شناخت را به مثابه دیالکتیک اندیشه (= با خود طبیعت ) در نظر نمی گیرد ، و در نتیجه شناخت را از موضوع آن جدائی سازد . " (۲)

دو مقوله ذهنی و عینی در هنر چه نقش و اهمیتی دارند ؟

هنر ، به عنوان شکلی از آگاهی ، بازتاب دنیای واقعی است که مستقل از آگاهی انسانی وجود دارد . مبانی شناخت شناسی جهان بینی علمی می گوید که موضوع و وسائل بازتاب از نظر تاریخ مشروط اند ، یعنی که درجه تکامل تولید و فرهنگ تعیین کننده آنها است . در حالیکه هنر به انسان امکان می دهد از محدودیت های عصر خود " گام فراتر " نهد . هنگام بازنمایی واقعیت موجود و بهنگام بازتاب یک موضوع مشخص یا برخی از خلقت های آن ، هنرمند گامی فراتر می نهد و در آفرینندگی خود نه تنها موضوع را بازمی آفریند ، بلکه چشم اندازهای تحول و رشد آن را نیز می نمایاند . از این نظر هنر تابع زمان نیست .

با این حال ، هنرمند همیشه از بازتاب واقعیت عینی موجود در یک لحظه مشخص شروع می کند - حتی اگر به بازآفرینی گذشته ، حال یا آینده بپردازد . بعلاوه ، این " حال " است که نقش عمیق تعیین کننده در بازسازی گذشته و پیش بینی آینده دارد : موضوعی ملموس و تاریخی نقطه عزمیت روند بازتاب قرار می گیرد ، گو اینکه نقش موضوع تنها در این نکته خلاصه نمی شود . هر اثر هنری گذشته ، حال و آینده را دربر می گیرد ، هر چند که ممکن است عمدتاً به یکی از آنها بپردازد . این " خلقت فراتاریخی " اثر هنری ناشی از ویژگی های هنراست که بازتاب هنری و تصویری واقعیت و شکل خاصی از رابطه میان دو مقوله ذهنی و عینی است . عینی و تاریخی بودن یک موضوع نه بواسطه جدائیش از گذشته و آینده است ، بلکه بر عکس به علت پیوستگی بسیار نزدیکی با آن هاست .

بهر حال وجود یک موضوع ملموس و تاریخی در زمان و مکان حقیقی یک مطلب است ، و بازتاب هنری همان موضوع مطلبی دیگر : بدون توجه باین نکته که آیا موضوع اثر هنری واقعی و مادی است ( مجسمه ، اثر معماری ) یا تخیلی و غیرمادی ( ساختمان در یک تابلو نقاشی ) ، میتوان گفت هراثری زمان و مکان تخیلی و " غیر واقعی " ، هستی " غیر واقعی " خود را دارد که بازتاب موضوعی عینی و واقعی است . آفریده های هنری ، علاوه بر هستی معمول خود در قالب یک موضوع ، " زندگی دومی " نیز دارند که در واقع هستی حقیقی آنها را می سازد . بگذارید مثال ارسطو را بار دیگر تکرار کنیم : هنگامی که یک مجسمه ساز کار با تکه ای مرمر را شروع می کند ، مجسمه ای که خیال ساختن آن را دارد از قبل

در ذهن او وجود دارد ، برای اساس می توان گفت که هستی آرمانی و تخیلی مجسمه برهستی حقیقی و واقعی آن پیشی می گیرد . ذهن نه تنها موضوع را بازمی سازد بلکه آن را می آفریند . به دو دلیل : اول آنکه هنرمند اشیاء و پدیده های می آفریند که پیش از آن در طبیعت وجود نداشته اند ( معماری ، مجسمه ، سفوفی و غیره ) ، و دوم آنکه پدیده های را که وجود دارند به تناسب قوانین زیبایی دگرگون می کند .

انسان با دگرگون نمودن طبیعت آن را انسانی می - کند و در این روند به وجود خویش عینیت می بخشد . خصوصاً در هنر است که این روند به روشنی به چشم می خورد .

صرف نظر از درجه و عمق واقع گرائی ، هراثری را در نظر بگیریم این جنبه انسانی در آن وجود دارد . با این حال تجلیات " عنصر انسانی " هنرگونگون و متفاوت است : " عنصر انسانی " در نقاشی یا مجسمه سازی چهره نگاری بارزتر است ، در حالیکه در آثار معماری ، نقاشی مناظر یا تابلوهای تزئینی این " عنصر " مستقیماً به بیان در نمی آید ، چنانکه گوئی وجودش اهمیتی درجه دوم دارد .

از سوئی ماهیت انسانی هنر در این حقیقت آشکار می - نماید که : آفریننده هراثر هنری یک انسان است . از سوی دیگر ، در برخی آثار که موضوع آنها " انسان " است این " ماهیت انسانی " مستقیماً به بیان در نمی آید . سر - انجام ، در حالت سوم ، ماهیت انسانی هنر ، به شیوه ای غیر مستقیم ، درنگارهای ذهنی که کمابیش مربوط به انسان جلوه می نماید ، مثلاً تابلوهای نقاشی طبیعت که موضوع آنها بوسیله رنگ ، خط و غیره ( مناظر ، طرح های تزئینی و غیره ) بیان می شود ، در تمام آثار هنری فاعل یا انسان اجتماعی موضوع اصلی آفرینندگی هنری است . انسان طبیعت را بیاری جامعه و از طریق آن انسانی می - کند . در شعر غنائی نیز ، با آنکه شاعر قبل از هر چیز به بیان تجربه های عاطفی ، " ذهنیت " ، گرایش خاص خود نسبت به واقعیت ، و خویش شدن خویش می پردازد ، این کار را لزوماً به یاری موضوعی می کند که خارج از قلمرو این " ذهنیت " قرار دارد .

اصل لنینی زیر اهمیت بسیاری در فهم ماهیت آفرینندگی هنری دارد : " ذهن انسان نه تنها دنیای عینی را منعکس می کند ، بلکه آن را می آفریند . " (۳) در حقیقت مفهوم دقیق آفرینندگی هنری تنها در بازتاب ساده جهان نهفته نیست ، بلکه در جریان ارتباط متقابل مادی و معنوی انسان با طبیعت و واقعیت و در خلال پیوستگی دوجانبه ذهن با عین انسان ارزش های هنری می آفریند که پیش از آن وجود نداشته اند . آثار هنری که حاصل کار و آفرینندگی انسانند ، دنیای عینی ارائه می دهند که در آن ماهیت انسان " عینی " می - شود ؛ همین دنیا است که عمق و کیفیت گرایش های مادی و معنوی انسان را نسبت به واقعیت ، و ذهن را نسبت به عین آشکار می نماید .

لنین در این باره می گوید : " مفهوم ( = انسان ) ، با وجود ذهنی بودن ، در عین حال وجود " دیگری " را در بر می گیرد که در خود مفهوم نهفته است (= طبیعت مستقل از انسان ) . این مفهوم ( = انسان ) محرک درونی ادراک خود ، عینی کردن خود در جهان عینی از طریق خودش ، و تحقق ( کمال ) بخشیدن به خود را در وجود خویش دارد . در قلمرو تفکر نظری ( حیطه تئوری ) مفهوم ذهنی ( شناخت ؟ ) به عنوان جهانی که در خود و برای خودنا - مشروط است ، متضاد با جهان عینی است که از آن محتوی و غنای مشروط خود را می گیرد . " (۴)

منطقی می نماید که طبیعت و عمل نقطه شروع و بنیاد فعالیت های آفریننده انسان باشد .

" کسی نمی تواند فلسفه را با " من " شروع کند . چون در اینجا ، حرکت عینی ، وجود ندارد . (۵) در هنر نیز کسی نمی تواند از " من " بی اغازد . " شروع " یا نقطه آغاز در هنر ، همیشه ، باید عینی باشد . اما مشکل بتوان هنر را بدون " من " انسانی ، بدون ذهن و فعالیت آفریننده آن پذیرفت ، آنهم فعالیتی که در روند آن ، و به اتکاء آن انسان خود و واقعیت پیرامونش را متناسب با قوانین زیبایی دگرگون می کند . اصل مطلب این است که انسان در جهان حضور فعال دارنده منفعل و از طریق فعالیت نظری و عملی " پیوندی مستمر میان خود و جهان برقرار می کند در جریان این ارتباط

همیشگی نظری و عملی با جهان است که اعتماد ذهن یا فاعل به فعال بودن خود و " غیر فعال " بودن جهان رشد می کند ، یعنی همانگونه که لنین می گوید " ... جهان انسان را راضی نمی سازد و انسان بر آن می شود که با عمل خود آن را دگرگون کند . " (۶)

در هر صورت ، جهان عینی بر اساس قوانین خاص خود تحول می یابد . برای دگرگون کردن جهان نه تنها ضرورتاً باید این قوانین را شناخت ، بلکه باید در جریان عمل انقلابی این دگرگونی را عملی نمود . " جهان عینی ، مسیر ویژه خود را می پیماید ، در برخورد با این جهان عمل انسان " ناممکنات " و حتی " موانعی " بر سر راه تحقق هدفهای خود می یابد . " (۷) هدف های که انسان از دگرگون ساختن جهان می جوید ، هدف های صرفاً ذهنی نیستند ، این اهداف از واقعیت برمی خیزند ، و به عبارت دقیق تر ناشی از برخورد " مقتضیات " واقعیت و عمل انسانی اند . دقیقاً باین علت است که واقعیت عینی و عمل نقطه آغاز ، زمینه شناخت انسانی و بازتاب جهان اند .

هنر بازتابی از آگاهی انسان تا آنجائی که می نهد و مواضع او را نسبت به جهان ، یعنی جهان نگری او را ، شکل می دهد . از اینجاست که هنرمند تواننده فعالیت انسانی جهت ، هدف و معنای معین بخشد ؛ و این مهم راهبرنده از طریق دگرگون کردن ساده جهان ، بلکه از طریق دگرگونی زیبایی شناسانه آن ، متناسب با قوانین زیبایی ، انجام می دهد . در اینجا نیز با مسئله ارتباط پیچیده دیالکتیک میان آرمان و تبدیل آن به واقعیت روبرو هستیم که لنین درباره آن چنین می گوید : " فکرتبدیل آرمان به واقعیت بسیار پر معنا است و برای تاریخ اهمیت زیاد دارد . روشن است که در زندگی خصوصی انسان نیز این فکر حقیقت پر معنایی دارد . برخلاف ماده گرائی عوامانه ... تفاوت میان آرمانی و مادی نیز نا - مشروط نیست . " (۸) بازتاب واقعیت عینی در هنر - و نیز در علم - ماهیتی آرمانی دارد . به علاوه ، نارواست اگر روند بازتاب را منفعل و بی جان پنداریم ، برعکس بازتاب واقعیت بوسیله ذهن آفریننده انسان ماهیتی فعال و پویا دارد . تجلی ماهیت فعال بازتاب را خصوصاً در هنر به روشنی می توان دید . هنر ، فعالیت عملی انسان را هم در قالب " عکسبرداری " و هم در قالب آفریننده آن - خلق آثار هنری - دربر می گیرد . پویائی و سیلان شناخت انسان از واقعیت بطور مشخص در کار هنرمند نمایان می شود . نقش اراده انسانی در کار هنرمند بارز - تراست : تناوب میان ساده کردن ، و همزمان با آن ، اشکال تراشی در راه رسیدن به هدف مورد نظر ؛ بعلاوه آمیزش شناخت و عمل در اینجا روشن تر و واقعی تر خود را نشان می دهد . علت پیچیدگی و دشواری آفرینندگی هنری ، و دیدگریزی های اساسی آن مخصوصاً ماهیت " ذهنی " و خصوصی اش جز این نیست . شاید به سادگی بتوان این نکته را ، که این با آن اثر هنری چگونه آفریده شده یا می شود ، به هر کس فهماند ، اما چنانچه فردی خصوصیات و استعداد های معینی برای هنرمند شدن نداشته باشد ، آموختن چگونگی آفرینش یک اثر هنری واقعی با و ناممکن است .

### یادداشتها

- ۱- لنین ، مجموعه آثار ، جلد ۳۸ ، ص ۲۰۶ .
- ۲- همانجا ، ص ۲۰۷ .
- ۳- همانجا ، ص ۲۱۲ .
- ۴- همانجا
- ۵- همانجا ، ص ۱۰۴ .
- ۶- همانجا ، ص ۲۱۳ .
- ۷- همانجا ، ص ۲۱۴ .
- ۸- همانجا ، ص ۱۱۴ .

### توضیح

شماره (۲۴) هفته نامه اشهاد مسردم در شماره دوم فروردین ۱۳۵۹ منتشر میشود .